

## گزارش اجمالی اعتراضات سال ۱۳۸۴ سندیکای شرکت واحد

منصور اسالو

چهارشنبه ۱۱ بهمن ۱۳۹۱

خبرگزاری هرانا - با گذشت هفت سال از اعتراضات کارگران شرکت واحد و اتوبوسرانی تهران در دی و بهمن ماه سال ۱۳۸۴ لزوم بازگشت و بازخوانی تلاشهای تک تک اعضای این تشکل کارگری برای ثبت در تاریخ سندیکایی کشور احساس میشود.

امری که با وجود گذشت این هفت سال تاکنون بدین شکل بدان پرداخته نشده است و هم اکنون نیز تلاشهای صورت گرفته از سوی بدنه سندیکای شرکت واحد در طی سال گذشته نیز از سوی سایت منتسب به سندیکا پوشش داده نشده است در راستای جبران این کمبود گزارش پیش رو که جامع ترین گزارش دو ماه اعتراض و سرکوب کارگران شرکت واحد است؛ ارائه می گردد.

### به بهانه سالگرد اعتراضات کارگران شرکت واحد

#### در حمایت از حقوق سندیکایی خویش در دی ماه و بهمن ماه ۱۳۸۴

بعد از زندانی کردن اعضای هیات مدیره، کارگران منطقه چهار به اعتصاب ادامه دادند. که گروهی از بسیجی ها و سپاهی های محله ی نازی آباد با همکاری اطلاعاتی ها چند تابوت چوبی را که بر دور آنها پرچم ایران کشیده بودند جلوی منطقه آوردند و به بهانه اینکه جنگ است و شهید داده ایم دست از اعتصاب بردارید و به خاطر این شهدا که تازه از جبهه آورده اند از خواسته های خود بگذرید و جلوی در منطقه چهار غلغله ای برپا شده بود که چند تا از کارگرهای زیرک که گویا در مسجد محل رفقا و خیر چینهایی داشتند خود را به میان افراد تابوت بر دوش رساندند و یکی از تابوت ها را از روی شانه های جوانان بسیجی فریب خورده به پایین پرتاب کردند که تابوت شکست و درش کنده شد و آجر و بتون و سنگ و چوب و میله و لوله هایی که داخل آن به جای جسد شهید قرار داده بودند وسط خیابان ریخت، با دیدن این صحنه خشم کارگران فوران کرد و به آن گروه دجال حمله کردند که آنها بقیه تابوت های پر از جسد دروغین را انداخته و فرار کردند توطئه بر ملا و خنثی شده بود، مقامات امنیتی و مدیران آنوقت شرکت واحد قول خود را امضاء نمودند و به کارگران دادند. کارگران اعتصاب را شکستند، بعد از چهار ماه علیرضا خبازها را آزاد کردند و بعد از مدتی دیگر علیرضا فرهادی را و مدتی بعد علی مخبریان نجات را. اما یکی از اعضای هیات مدیره یعنی رئیس هیات مدیره آقای علی خرازان را به اتهام اقدام علیه امنیت ملی و بر ضد جنگ و ضد انقلاب و سازماندهی اعتصاب محاکمه و به اعدام محکوم کردند اول در زندان اوین تحت شکنجه و انفرادی قرار گرفت و دائما از او میخواستند اعترافات دروغینی در رابطه با سندیکا بکند که زیر بار نرفت و بعد از صدور حکم سالها در زندان ماند و اعتراض به رای توسط او و وکیلش بعد از سالها مورد تایید قرار گرفت و بالاخره بعد از ده سال در سال ۱۳۶۹ حکم اعدامش به حبس ابد تخفیف یافت و نهایتا بعد از چهارده سال از زندان آزاد شد و روزی از روزها که سندیکا بازگشایی شده بود به دعوت اساتلو رئیس هیات مدیره فعلی به سندیکا دعوت شد و کلیه مدارک و اسناد سندیکا را که از سال ۱۳۵۹ نزد خود صحیح و سالم نگه داشته بود به رئیس هیات مدیره جدید اهداء کرد و طی سخنرانی در کنفرانس هفتگی سندیکا از حمایت هیات مدیره هم دوره خودش یاد کرد و اتفاقاتی که منجر به زندان رفتن و آن حکم سنگین را گرفتن را موجب شد، تعریف کرد و صمیمانه از کارگران خواست که از رهبران سندیکایی خویش حمایت کنند و آنها را مجرب و باسواد و آگاه تر از خودشان ارزیابی کرد و خواهان اتحاد و پیشبرد اهداف سندیکا شد، در این جلسه که در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۸۴ برگزار شد علیرضا خبازها آخرین دبیر سندیکای کارگران شرکت واحد نیز حضور داشت و کارگران از رهبران سابق سندیکاهای کارگری خود قدردانی به عمل آوردند.

از سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۹ جنبش سندیکایی در کشور مورد حمله ی عناصر خانه ی کارگر (جناح دست ساخته ی کارگری حزب جمهوری اسلامی) قرار گرفت و ساختمان ابوریحان، ساختمان مرکزی سندیکاهای کارگران کشور توسط این چماق بدستها تسخیر شد و نقش تشکیلات حکومتی-فرمایشی صنفی کارگران را بعهدہ گرفتند.

تا سال ۱۳۶۲ هنوز فعالین و اعضای هیئت مدیره ی سندیکای کارگران شرکت واحد برای مسایل صنفی چانه زنی هایی پراکنده میکردند. علیرضا فرهادی، علی مخبریان نجات، ناظمی، قلی پور، طلوعی، ناصر و نادر گل خندان، سارو سارو زاده، نیلچیان و احمد نعیمی از فعالین سندیکایی این دوره ی رخوت و هجوم عوامل سرمایه دار دولتی-مذهبی بر جنبش سندیکایی کشور بودند.

در پی بازنشسته شدن و یا بازخرید کردن برخی از اعضای هیئت مدیره های سندیکاهای کارگری شرکت واحد، توان جنبش سندیکایی در شرکت واحد پایین آمد. در همین دوره به بهانه ی نوشتن قانون کار جدید و اسلامی، مفاد قانون کار سابق که از سال ۱۳۳۷ با تغییراتی مثل اضافه کردن ماده ی ۳۳ که اخراج کارگر بدون هیچ دلیلی را حق کار فرما میدانست و مورد اعتراض کارگران بود، درباره ی سندیکاها و تشکل های کارگری مورد تخطئه و معلق شدن قرار گرفت. در نتیجه ی ادامه ی جنگ، بعد از آزادی خرمشهر و سیاست سرکوبگری بر علیه احزاب و سازمانهای مترقی، سرکوب سندیکاهای کارگری و انجمن همبستگی سندیکاهای کارگری دموکراتیک ایران که دفاترش در ساختمانی در میدان دروازه شمیران (چه کنم سابق) قرار داشت و ۴۴ سندیکای کارگری از صنوف مختلف را با هم متحد میساخت نیز در دستور کار قرار گرفت و سندیکاهای کارگری که در راه پیروزی انقلاب شهیدانی چون رحیم شیخ زاده (در زیر شکنجه ی ساواک) و جهانبانیان و پنج کارگر همراهش در میدان ارک به هنگام فتح رادیو در تهران شهید شدند و دیگرانی که در حوصله ی این مطلب نمی گنجد، مورد حمله قرار گرفتند و ساختمانهای آنها تاراج شد، مثل سندیکای کارگران بافنده سوزنی و خیاط در لاله زار نو و جنب خیابان شاهرضا (انقلاب) نرسیده به لاله زار نو و سندیکای کارگران کفاش، نانوا، بنایان و کارگران ساختمانی در میدان امام حسین و خیابان نظام آباد.

در پی یورش به سندیکاها، انجمن های اسلامی را در واحدهای تولیدی-خدماتی به راه انداختند که تبدیل به چشم و گوش مدیریتها و رژیم شد و خبر چینی و آدم فروشی کارهای اصلی آنها بود و به بهانه ی آموزشهای دینی و قرآنی، از افراد انجمن اسلامی ها می خواستند که هر معترضی را سرکوب و به حراست مدیریت معرفی نمایند، ادامه جنگ و فضای رعب و وحشت یا سال ۱۳۶۷ نفس جنبش کارگران را برید و در همین دوران که جنگ به پایان می رسد اولین جرعه های درخواستهای صنفی شرکت واحد و دیگر مراکز کار و تولید و خدمات خودنمایی می کند و جالب آنکه قانون کار محصول بعد از انقلاب که از سالهای ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ طرح و بارها به مجلس و شورای نگهبان رفته است و نهایتا با تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام درباره آن باید تصمیم گیری شود به تصویب نرسیده و به لحاظ حقوقی همان قانون کار قبل از انقلاب اعتبار دارد، بالاخره در سال ۱۳۶۹ قانون کار مصوب تشخیص مصلحت نظام به تصویب میرسد که در فصل ششم آن نشانه ای از سندیکاها نیست و ماده ۲۷ آن که تایید شورا یا انجمن صنفی یا نماینده بر اخراج کارگر در واحد کار الزامی است جایگزین ماده ۳۳ می شود اما در فصل مربوط به شوراها آن حضور نماینده و ولی فقیه و حراست دولت و کارفرما در شورا نقش صنفی آن را از بین میبرد، و جنبه ی مدیریت اشتراکی می دهد. در سال ۱۳۷۰ درخواست افزایش حقوق در همه نهادهای کارگری - خدماتی - تولیدی - اداری رو به تزاید است و با اجرای قانون تعدیل اقتصادی میلیونها نفر بیکار می شوند و حمایت شغلی میلیونها نفر سلب می گردد. به همین جهت سطح دستمزدها خیلی پایین تر از هزینه های زندگی قرار می گیرد و قانون تعدیل اقتصادی رفسنجانی سیاست آزادسازی سرمایه و در مقابل پای بند زدن به کارگران فاقد تشکیل واقعی است صدها نفر از کسانی که بعنوان نماینده ی کارگر در شورا ها انتخاب شده اند و سعی در دفاع از حقوق کارگران در واحدهای تولیدی - خدماتی خود دارند، اخراج و بیکار می شوند و خانه کارگر فقط در فکر سود خویش است و به مقابله جدی با سیاست تعدیل بر نمی خیزد و در نتیجه در برخی از مراکز تولیدی و خدماتی کارگران برای احقاق حقوق خود دست به اقدامات اولیه میزنند مثلا نامه نگاری می کنند یا گاهی دسته جمعی جلوی دفتر مدیریت کارخانه یا شرکت میروند و خواهان افزایش حقوق یا سرویس یا لباس کار می شوند در طی دهه هفتاد

و یک مجموعه نامه نگاری و تومار نویسی در شرکت واحد هم رواج می یابد که در آنها اجرای پیمانهای دسته جمعی را می خواهند که یکی از آنها در سال ۱۳۷۴ به چهارصد امضاء می رسد ، که یکی از این نامه هارا یکی از کارگران قدیمی کنترل خط که سندیکایی بوده است برای علی ربیعی که مسئول امور کارگری در وزارت اطلاعات و از همکاران سعید حجاریان و خسرو تهرانی بوده است می برد و علی ربیعی می گوید نامه ی خوبی است ، اما هنوز زود است که این مسائل در سطح وسیع مطرح شود. علی ربیعی آن زمان مسئول روزنامه کار و کارگر بوده است. در این درخواست ها افزایش حقوق - دادن لباس کار هر فصل یک دست ، کفش کار و کفش ایمنی به راننده ها و کارگران تعمیر گاه ها و بهبود شرایط اتبوسها مطرح شده بود از سال ۱۳۷۶ به بعد که فضای نسبتاً بازتری در دوران اصلاحات ایجاد می شد ، کارگران نیز دست به تکاپوی بیشتری زدند و در بسیاری از مسائل اجتماعی و سیاسی آن روز به صورت پراکنده دخیل می شوند ، با توجه به سیاسی شدن شدید جامعه طرح مسائل صنفی و اقتصادی در طوفان حوادث ریز و درشت مثل قتلهای زنجیره ای ، محاکمه عاملان قتلهای زنجیره ای ، افتتاح ده ها روزنامه جدید و بستن غیرقانونی آنها مسئله ۱۸ تیر و تنشهای دانشجویی- دانشگاهی که به سطح شهر و کشور می کشد . ترور سعید حجاریان بستن بقیه روزنامه های اصلاح طلب، محاکمه شهردار تهران و همکارانش و موج چند تظاهرات و میتینگ دانشجویی و تنشهای پیاپی در محیطهای دانشجویی و فعالیت احزاب مشارکت و مجاهدین انقلاب و دفتر تحکیم وحدت و اتحادیه مرکزی انجمن های اسلامی دانشجویی و حضور دانشجویان جمهوری خواه و دمکراسی خواه و جمهوری خواهان و دمکراسی خواهان و گشایش فضای اجتماعی، کارگران سندیکایی را بر آن داشت که از اول می سال ۱۳۷۸ در گردهمایی اول ماه می که در خانه ها باغها و کوههای اطراف تهران برگزار می شد تصمیم بگیرند سال بعد جشن اول ماه می را به داخل شهر بیاورند، البته در گردهمایی که خانه کارگرها در سال ۱۳۷۸ در میدان بهارستان به راه انداختند در اعتراض به درخواستهای ضد کارگری خاموشی رئیس اطاق بازرگانی برای تغییر در قانون به ضرر کارگران، عده زیادی از کارخانه ها و شرکتها آمده بودند شاید یک جمعیت ۳۰ هزار نفره می شد که خانه کارگرها با محکوم کردن سیاست های اعلام شده خاموشی سعی در اتمام مراسم داشتند . آفرین سخنران خانم سهیلا جلودارزاده بود که قیل از این هم یکبار برای کارگران شرکت واحد در آنفی نتاثر شرکت واحد صحبت کرده بود و به بسیاری از سوالات کارگران نتوانسته بود جواب بدهد . در این روز هم بعد از آنکه سخنرانی اش را تمام کرد و گرداننده مجلس سعی داشت این تجمع کارگری را همین جا و به صورت کلیشه ای خاتمه دهد ، اسانلو به همراه چند نفر از کارگران شرکت واحد که در آنجا حضور داشتند در اول خیابان شاه آباد (جمهوری) ایستاده بودند که با نعره های پیش به سوی مجلس ، و همراهی رفقا با او موج شعار پیش به سوی مجلس در جمعیت پیش رفت و کارگران با این موج قدرتمند به سوی خیابان شاه آباد (جمهوری) به راه افتادند در بین راه کارگران دوزنده و بافنده و خیاط و بسته بند و باربر و دیگر صنوف را دعوت به همراهی با خویش نمودند که پنجره های طبقات بالای پاساژها گشوده شد و کارگران با فریاد و دست تکان دادن از شعارهای کارگرانی که تظاهرات را شروع کرده بودند حمایت میکردند و گروه گروه مردم عادی و کارگران که در پیاده روها بودند به این تظاهرات کارگری پیوستند . جمعیت با دیدن شعارهای کارگری و ضد سرمایه داری و حکومتی تا خیابان پهلوی (ولیعصر) رسیدند و از آنجا رو به جنوب راه افتادند از خیابان جمهوری که رو به جنوبتر رفتند با اولین مقاومت مسلحانه نیروهای امنیتی رو به رو شدند یکی از دو موتور سوار بر موتور و اسلحه بر دست (موتور ۱۰۰۰ خیلی سنگین) با صدای وحشتناک به جمع کارگران کوبیدند تا آنها را متوقف و پراکنده کنند که کارگران آنها را گرفتند و کتک زدند و موتورهای سنگینشان را توی جوی آب بزرگ خیابان پهلوی (ولیعصر) انداختند و به راهپیمایی خود تا تقاطع خیابان سپه غربی ادامه دادند از آنجا به بعد توسط پلیس با ریکاردهای بلندی وسط خیابان کشیده شده بود و گارد انتظامی مسلح به باتوم و ریفهای لوله های آهنی و نرده های متحرک که عرض خیابان را با آنها بسته بودند، جلوی کارگرها را گرفتند و کارگران تلاش کردند از این ریف آهنی و سرباز و افسر بیرحم بگذرند، که آنها هم با باتوم کارگرها را میکوبیدند. نعره های کارگران تا مجلس و همه ی شهر رسید. اتفاقاً همانروز آقای مهاجرانی وزیر ارشاد خاتمی در مجلس حاضر شده بود تا جواب استیضاح را ستگرها را بدهد.

این اعتراض تا ساعت دو بعد از ظهر ادامه یافت و کارگران نامه ای سرگشاده در همانجا تهیه و به امضای تومار ماندنی رساندند که یک نسخه اش را برای رئیس مجلس وقت (پنجم) فرستادند و نسخه های دیگر که با فتوکپی تهیه شده از امضاها بود توسط یکی دوفرد از حاضرین قرار شد به روزنامه های باقی مانده از اصلاح طلب داده شود تا منتشر شود که خبر این گردهمایی و راهپیمایی را فردای امروز در تیترهای صفحه ی اول خود منتشر کردند.

اوجگیری جنبش کارگری تحت استفاده از امکانات قانونی قانون اساسی و دادن آگاهی حقوق کار به کارگران در محافل کوچک و خرد محل کار و خانه و زندگی تا سال دیگر در تالار یاقوت به نتیجه رسید و جشن اول ماه می سال بعد در تالار یاقوت با حضور بیش از هفتصد نفر کارگر برگزار شد که روزنامه ی همشهری چند ماه بعد گزارش خبری آنرا کار کرد.

در این جشن تقریباً تمام پیشکسوتان سندیکاها حضور داشتند و کارگران جوانی هم که آدرس گفته بودند آمده بودند در این جشن سخنرانی های بسیاری پیرامون لزوم تشکیل سندیکاها و آموزش کارگران جوان با مطالب سندیکایی مد نظر همه قرار گرفت. از جمله کتاب حسین آقا سمنانی، بنام آموزش سندیکایی از صنف کارگران کفاح مورد توجه همه واقع شد و همه تمایل نشان دادند برای انتشار و تکثیر این کتاب همکاری کنند. از پی آن جلسات هیئت موسس سندیکایی روبراه شد و در طی یکی دو سال بعد استخوانبندی تشکیل چند سندیکا که از گذشته هم حضوری قوی داشتند در محل دفتر کانون بازنشستگان تامین اجتماعی شکل گرفت.

اخبار اعتراضات و درخواستهای کارگری بتدریج جایی ثابت در اخبار روزانه می یافت. در این بین برگزاری جشن های اول ماه می ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ در تالار یاقوت توسط سندیکائیه های قدیمی هر چه بیشتر محافل کارگری را امیدوار به فعالیت مداوم تشکیلاتی میکرد. از جمله کارگران فلزکار مکانیک که طی این سالها شرکت تعاونی مصرف و مسکن خود را تشکیل داده و حفظ کرده بودند و شهیدانی چون هدایت اله مقدم و جلیل انفرادی را به جنبش کارگری و مردم ایران تقدیم کرده بودند و سندیکای کارگران شرکت واحد که اینبار اسانلو و سپس مددی به جمع هیئت موسس پیوستند و دیگران مثل فراهانی، جواد مهران گهر، حسین اکبری، مازیار گیلانی نژاد، شفایی، یعقوب مهدیون، علیرضا فرهادی، علیرضا خبازها و...

محمد پروژه ای که جلسات شکل منظم به خود گرفت و خرده تلاشهای صنفی کم کم بصورت منظم حول و حوش یعقوب مهدیون پیر و استاد هیئت موسس و با تکیه بر آموزشهای سندیکایی کتاب مرحوم حسین سمنانی و تجربیات دیگر پیشکسوتها، کار را به آنجا رساند که اسانلو بعد از چند سال تلاشهای مخفی، اولین گروه ده نفره از کارگران تعمیرگاه منطقه ی ۱۰ واقع در جاده ی جاجرود را به جلسه ی هیئت موسس سندیکایی واقع در ساختمان کانون بازنشستگان بیمه های تامین اجتماعی برد و روح تازه ی حضور جوانان، پیشکسوتها را به شوق و شور می آورد که با عشق و علاقه ی بیشتری موارد آموزشی و تجربیات شخصی خویش را بیان کنند و در بین جزوه های آموزشی و کتب قانون کار، قانون اساسی، اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، کتاب مهم آموزشهای سندیکایی زنده یاد حسین سمنانی، جزوات آموزشی زنده یاد یعقوب مهدیون و آموزشهای دقیق و جزء به جزء آقای جواد مهران گهر و مقالات حسین اکبری و کتب تهیه شده ی مازیار گیلانی نژاد و بیان تجربیات روزمره و چهره به چهره ی اسانلو با کارگران و دفتهای قانونی و انشایی ابراهیم مددی و بیان خاطرات و تجربیات گسترده ی سیاسی - سندیکایی آقای فراهانی و گزارشات محمد پروژه ای و رضا فلزکار و گاه حضور شاعر فلزبان جلسات را غنی میساخت و چکیده ی آنها توسط اعضا برای کارگران برده میشد و در طول هفته با کارگران در محیط های مختلف کار میشد و آموزش داده میشد تا آنکه از سال ۱۳۸۲ به بعد نطفه های هیئت موسس سندیکای کارگران شرکت واحد که توسط اسانلو سازماندهی شده بودند و پس از دعوت به جلسات هیئت موسس و پس از آنکه هیئت موسس در ملاقات و مذاکراتی با آقای خرم و دیگر اعضای هیئت مدیره ی سندیکای کارگران نانوا موفق شدند محل سندیکای کارگران نانوا در کوچه ی خیام خیابان سپه، روبروی بیمه ی شعبه ی ۲۳ را هفته ای یکروز در اختیار بگیرند که پنجشنبه ها بعد از ظهر آنروز قرار گذاشته شد.

طی آموزشهای سندیکایی و حضور در مراسم اول ماه می ۱۳۸۲ و ۸۳ و ۸۴ که حالت اعتراضی و ضد رفسنجانی به خود گرفت، در سالن ۱۲ هزار نفری مجموعه ی ورزشی آزادی و سپس حضور کارگران آموزش دیده ی هیئت موسس سندیکای کارگران شرکت واحد جلوی وزارت کار با بازو بند های سرخ انتظامات و مذاکره و نامه نگاری با مقامات وزارت کار سال ۱۳۸۳ سال طوفانی و پر رونق و جذاب برای سندیکا شد که از یک هیات موسس چند نفره که با حضور "اسانلو"، "مددی"، "عبدالله رومنان" حسین شهسواری"، "علی زاد حسین"، "ایت جدیدی" شروع شد و در اواخر سال ۱۳۸۳ به یک جمعیت هفتاد و هشت نفره تبدیل شد که در دو جلسه هیات موسس و باز گشایی سندیکای کارگری شرکت واحد حضور می یافتند که اولین جرعه خود جوش کارگران شرکت واحد در اواخر اسفند ۱۳۸۳ در میدان آزادی زده شد و کارگران شرکت واحد اتوبوس های خود را درمبادی میدان آزادی به صورتی قرار دادند که میدان بسته شد تا جایی که نیروهای انتظامی "بسیج و سپاه و راهنمایی و رانندگی برای باز کردن راه آمدند و با راننده ها به گفتگو پرداختند که رانندگان درخواست ۱۴ درصد افزایش حقوق مثل کارمندا را داشتند که به ناچار مسئولین پذیرفتند و تا غروب راهها باز شد" بعد از این اعتصاب موفقیت امیز "مسئولان پلیس امنیت" سروان وکیلی و ستوان نجف زاده در روزهای تعطیلی نوروز به منازل اسانلو و مددی تلفن زدند و آنها را برای پاره ای مذاکرات دعوت کردند که البته جدا جدا آنها را خواستند، محل ملاقات در خیابان تخت طاووس نرسیده به خیابان مفتح اداره پلیس امنیت نیروی انتظامی طبقه دوم بود، که در انجا سروان وکیلی با روی باز گفتگو را با اسانلو آغاز کرد و بحث را به اعتصاب اخر اسفند ۱۳۸۳ کشاند که اسانلو اعلام کرد حرکتی خود جوش مبتنی بر نیاز و احقاق حق کارگران بوده و با ارائه فیش حقوقی خود به سروان واقعت زندگی کارگران شرکت واحد را دران سال برای او توضیح داد که سروان وکیلی گفت: بحث های شما از روی مفاد قانون اساسی و دیگر قوانین خیلی جالب است ممکن است من در جلسات شما برای یادگیری حاضر شوم که اسانلو بیدرنگ استقبال نمود و به خود گفت: هر کی با هرکی میتواند گفتگو کند. حضور او در جلسات به یادگیری اش به حقوق اجتماعی خودش و مردم منجر میشود. او را بهتر در جریان کارهایش قرار می دهد و شک و شبهه ای از میان سر بر میدارد، به همین ترتیب مددی هم گفتگویی با مسئولان پلیس امنیت در ان روزها و سالها داشت. چند روز بعد دوباره اسانلو را به همراه عباس شجاعی در پلیس اماکن خیابان عباس اباد خواستند که سندیکای کارگری چیست و شاخه کارگری چیست و هرچه سوال داشتند پرسیدند. که جوابهای قانع کننده آقای اسانلو و شجاعی آنها را مجاب کرد و آنها را رها کردند. در سال ۱۳۸۴ ماجرا ادامه پیدا کرد و تلاشهای سندیکایی به بار نشست و صدها کارگر به سندیکا رفت و آمد می کردند در اول ماه می در ۸ اردیبهشت ۱۳۸۴ با تلاشهای هیات موسس و سندیکایی ها، هیات موسس موفق شد تا برگزاری جشن در تالار باختر که خیلی بزرگتر از یاقوت بود را بگیرد و دیگر آنکه در نزدیکی میدان انقلاب بود و صدها راننده شرکت واحد می توانستند حتی برای دقایقی در جنبش کارگری شرکت کنند و بروند همچنین قرار شد درست در روز اول ماه می ساعت ۹ صبح کارگران شرکت واحد با لباس فرم و مرتب و پیراهن ابی و شلوار سرمه ای در جلوی وزارت کار حضور به هم رسانند، که با استقبال کارگران بیش از یک هزار و پانصد به وزارت کار مراجعه و در نهایت نظم و ترتیب اعتراضات و درخواستهای خود را مطرح کردند که اولین ان بر کناری شوراهای اسلامی کار فرمایی و برقراری سندیکای ازاد و دمکراتیک کارگران شرکت واحد بود، در این بین تا این روز توسط کارگران سندیکایی بیش از هشت هزار امضاء در جهت برکناری شوراهای اسلامی کار جمع اوری شده بود، در مذاکراتی که با معاونین وزیر کار و مدیر کل حراست وزارتخانه به عمل آمد درخواستهای کارگران به عبارت برقراری سندیکا به جای شورای اسلامی، اجرای پیمان های دسته جمعی و معافیت مالیاتی پرسنل شرکت واحد طبق پیمان موجود، می باشد که مقامات وزارت کار با قول اجرایی کردن این امور نمایندگان سندیکا را از سر خود رد کردند. در نماز خانه وزارتخانه که هزار و پانصد کارگر با نظم و ترتیب سندیکایی حضور یافتند و کمترین خشونت و یا حرف اشتباهی را از خود بروز ندادند در صورتیکه خود وزارت کاری ها می گفتند که سال قبل خانه کارگری ها اینجا جمع کردند کلی درهای شیشههای را شکستند و حتی مقامات امنیتی مثل تیمسار چراغی و سرهنگ آسایش خواهان آموزش سندیکایی در اداره پلیس تهران بودند. بعد از ظهرها نوروز جشن بزرگ اول ماه مه در تالار باختر با حضور کارگران و خانواده هایشان و بسیاری از سرشناسان جنبش کارگری ایران مثل محمد علی عمویی مرحوم اسد عظیم زاده و ... دیگران حضور یافتند در ادامه هیات موسس سندیکای کارگران شرکت واحد به نتیجه رسید که می تواند جمع عمومی را بر گزار کند و سندیکا را رسم تشکیل داده و اساسنامه آموزش را که طی ماه

ها در جلسات آموزشی دوشنبه ها آموزش می دهند به تصویب برساند و کارگران در مجمع عمومی خویش هیات مدیره و بازرسی و علی العدل ها انتخاب کنند ، در طی اطلاعیه ای که در تاریخ ۱۳/۲/۸۴ از سوی هیات موسس منتشر و در روزنامه های اقبال شرق منتشر شد روز ۲۹/۲/۸۴ به عنوان روز دعوت اول به مجمع عمومی سندیکای کارگران شرکت واحد شرکت واحد مورد ایزا و آزار قرار گرفته و مثلاً در شهری به بازداشت رفتند اسانلو مروی زاده حسین ، به دلیل پخش اعلامیه های آموزشی سندیکا بعد در پلیس امنیت نزدیک میدان صادقیه بیش از ده نفر از سندیکاهایی ها را با شکایت مدیر وقت منطقه ۶ به بازداشت و دادگاه کشاندند و کارگران همان روز آزاد شوند و شرکت واحد را محکوم کردند حتی قاضی جوان آن شعبه به اسانلو گفت می توانید همین الان یک شکایت دسته جمعی برای اعاده حیثیت بفرمائید در ادامه تلاش های سندیکایی که هر روز در سطح محافل کارگری بیشتر مطرح می شد و بر تعداد امضا ها برای اغلال شوراها افزوده می گشت ، به همین دلیل شوراها اسلامی کار که هر روز شاهد بی اعتباری خود بودند در پیوند با خانه کارگری ها پلیس امنیت ، اطلاعات دست به حمله سازمان یافته با بلند گو و بوق کرنا و چوب و چماق و تیزی و پنجه بکس به ساختمان سندیکا زدند تاریخ ۱۹/۲/۸۴ و تعدادی از کارگران را کتک زدند باعث مرگ آقای گودرزی کارگر سندیکایی ناوا شدند که میهمان آقای بیدگری عضو دیگر سندیکایی کارگران خباز که نگهبان ساختمان سندیکا هم بودند همچنین آقای مددی را در سر کوچه خیام مورد ضرب و شتم دسته جمعی قرار دادند و اسانلو را هم در داخل ساختمان با تیغ موکت بری ، پنجه بکس ، صندلی ، چماق ، چاقو مورد ضرب و شتم قرار دادند که پزشکی قانونی ایراد حداقل ۲۴ ضربه تیزی الی ۳۶ ضربه با ابزار سخت را در گزارش تنظیمی از معاینه اش نوشته است ، بنا به دیده بهروز پور حسین و عبدالله رومنان حسن صادقی فر دسته خانه کارگری حمله در پیوند با اکبر عیوضی مسلح به بی سیم و کالت بوده است.

بعد از این حمله و بستری شدن اسانلو در بیمارستان لقمان ادهم و سپس انتقال او به مرکز ستاد نیروهای انتظامی در کنار پارک طالقانی بزرگراه بیهقی و باجویی او در حال خونریزی و سپس بر اثر شدت خونریزی انتقال او به بیمارستان شماره ۲ انتظامی و سپس انتقال بیمارستان قدیم شهر بانی ساعت یک بامداد ۲۰/۲/۸۴ در خیابان بهار ، و اعزام سحرگاهی او به مجتمع قضائی پارک شهر که منجر به رای برائت برای اسانلو شد و سپس مراجعه اسانلو به پزشک قانونی و تامین دلیل و مراجعه به مجتمع قضایی به مجتمع قضایی منیریه و طرح شکایت از ضاربان با حضور کارگران که همه جا با او همراه بودند و شهادت ها را در صحنه حمله دادند و مجبور شدن خانه کارگری ها و شورایی ها به گذاشتن وثیقه برای آزادی که محبوب رئیس خانه کارگر گفت قرار نبودند به شکایت آنها رسیدگی کنند که مفصل همه این ماجرا در ماهانه تولید تیر و خرداد همان سال ۸۴ انتشار یافت و بعد در تاریخ ۲۹/۲/۸۴ که مجمع اول با پاسخ کارگران روبرو شد و بیش از سه هزار کارگری به محل سندیکا آمدند که توسط اطلاعاتی - امنیتی ها و پلیس پس زدند و در نهایت در میدان حسن آباد تجمع کردند که فرمانده میدان پلیس مجبور شد با موبایل همراهان اسانلو تماس بگیرد و بخواهد که او بیاید و از کارگران بخواهد که بروند که آنها هم از زیر پل کریم خان دور زدند و به میدان حسن آباد باز گشتند و در آنجا کارگران به استقبال اسانلو آمدند و یکی از آنها او را قلمدوش کرد مثل صحنه های سخنرانی های خیابانی کارگران در دوران قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و افسر پلیس بلند گوی ماشین خود را به او داد تا برای کارگران بگوید که امروز مجمع برگزار نمی شود و کارگران پراکنده شوند که اسانلو هم بلند گو را به دست گرفت و همه حقایق زندگی کارگری اجهافات و ستم را بر شمرد و نهایتاً گفت چون آقایان اجازه ندادند مجمع ما در ساختمان سندیکا برگزار شود ناچار شدند مجمع عمومی ما را در میدان حسن آباد و با حضور هزاران تن از کارگران و مردم و کاسب های محل برگزار کنند، که در همین موقع یکی از مغازه دارهای حاشیه میدان حسن آباد یک چهارپایه بلند که با استفاده از آن لوازم را در طبقات بالای قفسه های مغازه جا بجا می کنند آورد و اسانلو از قلمدوش همکارش روی چهارپایه رفت و بقیه سخنرانی اش را ادامه داد، در همین امروز هم متن اعتراضی هیات موسس سندیکایی های کارگری در جلوگیری از برگزاری مجمع منتشر و همانجا توسط اسانلو از روی چهارپایه خوانده شد و فتوکپی آن بین صدها تن از کارگران پخش شد و هر لحظه بر تعداد راننده هایی که اتوبوس هایشان را پارک می کردند و به می تینگ می پیوستند اضافه می شد، سرتاسر خیابان های سپه و حافظ پر از ترافیک و بسته و توسط اتوبوس هایی که در دو طرف پارک می شدند باریکتر می شد و صد تن مردم رهگذر ایستاده و به این می تینگ

باشکوه که توسط خطای پلیس شکل گرفت می‌نگریستند و گوش می‌کردند و دست می‌زدند و تایید می‌کردند تمام مغازه داران اطراف حسن آباد و مسافران مترو تماشاچی این صحنه ناب کارگری بودند بالاخره بعد از ساعتی که کارگران کاملاً قانع شدند که داشتن سندیکا حق مسلم آنهاست و برای مجمع بعدی با تبلیغ بیشتر بین همکاران بیابند و در نهایت نظم و ترتیب سندیکایی و بدون هیچ اغتشاشی این مجمع چند هزار نفره بنا به خواهش اسانلو پراکنده شدند و مردم و نیروی پلیس از این رفتار و نظم و ترتیب و سکوتی که هیچ وقت در این نوع گردهمایی‌ها دیده نشده بود شگفت زده شده بودند. بعد از آن روز ساعت ۲ بعد از ظهر نیمه شب مورخ ۱۰/۳/۸۴ عوامل شورا و امنیتی پلیس ۲ بمب آتش زای قوی به داخل سندیکا پرتاب کردند و با موتور گریختند که صدای پرتاب بمب‌ها را در فرار با موتور آن‌ها را آقای بیگلری نگهبان ساختمان سندیکا شنید و بلافاصله برای خاموش کردن آن اقدام کرد که با توجه به آنکه مواد شیمیایی - فسفوری بمب‌های جبهه را داشت نتوانست و به آتش نشانی زنگ زد که ماموران آتش نشانی حسن آباد آمدند و آتش را خاموش کردند شدت آتش سوزی به حدی بود که تمام فلز کانال کولر و میله‌های پنجره را آب کرده بود، که سندیکایی‌ها همان موقع که آقای بیگلری زنگ زد تا ساعت ۴ و ۵ صبح خودشان را به دفتر رساندند و ضمن اطمینان از سالم بودن آقای بیگلری طی بیانیه‌ای کوتاه و منسجم که برای سایت اخبار روز و دیگر سایت‌های خبری فرستادند با شعار یا مرگ یا سندیکا به این حمله پاسخ گفتند و متحدتر برای شرکت در مجمع ۱۳/۳/۸۴ منسجم شدند از صبح روز ۱۲/۳/۸۴ تماس‌ها و تلفن‌های بیشماری به سندیکا و موبایل‌هایی که بعضی از سندیکایی‌ها داشتند می‌شد و از آن‌ها درخواست می‌کردند و یا تهدید می‌کردند که مجمع را برگزار نکنند و به روز دیگری موکول کنند این فشارها از جانب پلیس امنیت تهران، اطلاعات استان تهران، حراست شرکت واحد، حراست وزارت کار، اعضای محافظه کار هیات موسس سندیکا مثل (ح ۱-) و (د-ش) البته با نیت مثبت جلوگیری از خون ریزی و آنکه ممکن است نیروهای پلیس و امنیت در صورت تجمع به روی کارگران آتش بکشند و برخی از عوامل پنهان و پیدای نفوذی اطلاعات در بین کارگران به اعضای موثر سندیکا وارد می‌آمد. اسانلو که متوجه این تماس‌های متعدد شد از آقای بیگلری خواست که دیگر هیچ تلفنی را جواب ندهد و خودش هم از عناصر فعال و موثر آن روز هیات موسس سندیکای کارگران شرکت واحد مثل علی زاد حسین، رضوی، مظاهر، عطا و چند نفر دیگر خواست که موبایل‌هایشان را به آقای بیگلری تحویل دهند و بعد با ۲ اتومبیل از سندیکا خارج شدند تا دست هیچ کس به آن‌ها نرسد و آن‌ها را نترساند، در بین راه بحث‌های شدید و زیادی بین مددی و اسانلو در گرفت که مددی از موضوع کوتاه آمد و اعلام عقب افتادن مجمع عمومی دفاع می‌کرد و می‌گفت اگر فردا حمله کردند چه؟ اگر چند نفر راکشندند چه؟ چه کسی باید جواب بدهد؟ این کار تو تک روی است، اطلاعیه مجمع را در روزنامه‌ها چاپ کردی زود بود، اسانلو گفت: ابراهیم جان چرا اینقدر می‌ترسی و محافظه کاری می‌کنی، مرگ یکدفعه و مصیبت هم یکدفعه در ضمن مسولیت تاریخی تمام این مجمع را من برعهده می‌گیرم، من خیلی حساب کردم تا این روز را انتخاب کردم اولاً پانزده روز از ۲۹/۲/۸۴ فاصله دارد که طبق پیش نویس اساسنامه درست است چون ماه سی و یک روز است ثانیاً چون سیزده خرداد است و چهارده خرداد روز مرگ خمینی است و این‌ها مراسم دارند و باید نیروهایشان را برای برگزاری مراسم سالیانه بسیج کنند، ثالثاً بعدش روز پانزده خرداد است که باید مراسم پانزده خرداد را امنیت و مراقبت بخشند در ضمن همین فردا هم که سیزدهم و روز برگزاری مجمع ماست مسابقه فوتبال مهمی در استادیوم آزادی برپاست و نیروهای امنیتی این‌ها باید از آن محافظت کنند و آنجا مزاحم مردم بشوند پس کلی نیروی اطلاعاتی - امنیتی مراقبت می‌خواهند در نتیجه ۱۳/۳/۸۴ بهترین روز برای برگزاری مجمع است چون این‌ها به دلیل این همه مشغله کم می‌آوردند و کوتاه می‌آیند بستگی به ما دارد که چقدر پای حرفمان بیایستیم همین چند شب پیش که در دفتر سندیکا بمب آتش را منفجر کردند مگر همه ما اعلام نکردیم که یا مرگ یا سندیکا و نوشتیم که به هر قیمت مجمع سندیکا را برگزار می‌کنیم اخبار روز همان ۳ صبح آن را منتشر کرد.

پس محافظه کاری نکنید و دل بچه‌های دیگر را هم خالی نکنید، بگذارید به پیش برویم. من مطمئن هستم که اگر ما از درون محکم باشیم و پای خواسته‌ی خودمان بایستیم، اینها تسلیم میشوند، چون کارگران با ما هستند و می‌آیند. آنها از ما مشتاق‌ترند. خودت دیدی که در جلسات کنفرانس هفتگی چه پیشنهادهای تند روانه‌ای میدهند. ابراهیم گفت: نمیدانم اما با دم شیر بازی میکنیم. منصور: چاره‌ای نداریم یکجا باید بایستیم و عقب نرویم، بگذارید اینجا باشد. در انتهای بحث به چشمه‌علی شاه عبدالعظیم شهر ری رسیدند. در آنجا زیر انداز پهن کردند و روی چمن‌های کنار چشمه‌ی آب زیبای چشمه‌علی شهر ری و منظره‌ی کنده‌کاری شده‌ی فتحعلی‌شاه بر دیوار سنگی چشمه‌علی نشستند. منصور دید که بچه‌ها لخت شده و در آب چشمه‌آب تنی میکنند. او هم به کنار پله‌های چشمه‌ی آب رفت و لخت شد

و همراه کودکان شهر ری تن به آب سپرد و تا غروب در آب شنا کرد. بقیه ی دوستان او را نگاه میکردند و میخندیدند. بعد از خوردن ناهار که کباب کوبیده بود، چند نفر چند نفر قدم میزدند و دور چشمه میگشتند و میگفتند و میخندیدند و به آرامش رسیده بودند. اما ابراهیم با یکی دو نفر هنوز روی زیر انداز بر روی چمنها نشسته بودند و گفتگو میکردند. غروب که شد منصور لباسهایش را پوشید و به بقیه گفت: برویم. رفتند و جلوی یک قهوه خانه ایستادند و چای نوش جان کردند و از آنجا که راه افتادند هوا تاریک شده بود. منصور گفت: رفقا امشب باید پلیس و امنیتی ها را غافلگیر کنیم. صد درصد آنها فردا صبح زود برای محاصره ی ساختمان سندیکا و خیابانهای اطراف آن اقدام میکنند. مثل روز دعوت اول، پس ما باید یک قدم از آنها جلوتر باشیم. یعنی امشب همه ی ما و فعالین جدی دیگر باید داخل سندیکا برویم و بمانیم و کارهای مربوط به انتخابات فردا، مثل چسباندن عکس کاندیداها، آماده کردن صندوقهای رای بازرسین و هیئت مدیره و میز و صندلی های برگزار کننده ی انتخابات را آماده کنیم که مظاهری تنها نماند و از افرادی که جزو کمیته ی برگزار کننده ی انتخابات میشوند بخواهیم امشب در کنار ما در سندیکا باشند. وقتی به ساختمان سندیکا رسیدند قرار شد کسانی که ماشین و موتور دارند بدون تلفن زدن به جلوی خانه ی بقیه ی فعالین جدی که حدود پنجاه نفر میشدند بروند و آنها را به محل سندیکا بیاورند. اینکار شبانه تا نیمه های شب انجام شد و نیمه شب درهای ورودی سندیکا را قفل کردند و تا صبح به آماده کردن شرایط انتخابات پرداختند. نزدیک بامداد که اذان صبح خوانده شد و چهار نفر از همکاران برای خواندن نماز صبح وضو گرفتند، اسانلو همه ی آنها را در طبقه ی پایین سندیکا جمع کرد و قرانی در دست گرفت و گفت: امشب مثل شب تعیین تکلیف امام حسین با همراهانش است. ما در این لحظه که اذان صبح خوانده میشود و روحانی ترین لحظه ی ۲۴ ساعت هر روز است، قسم میخوریم تا پای جان و مرگ برای برگزاری مجمع سندیکایمان بایستیم. کسانی که این سوگند را قبول دارند بیایند و این قران را در بالای سر من در مشت بگیرند، حتی نوک انگشتانتان هم به آن بخورد کافیت، چون عنایت قلبی و تصمیم فکری مهم است. هر کس هم که نمیخواهد اجباری نیست و میتواند همین الان ساختمان سندیکا را ترک کند. همه خروش بر آوردند که ما هستیم و مثل مخروطی زیبا که دستهای همکاران دور اسانلو ساخت همه به قران چنگ زدند و سوگند یاد کردند (یا مرگ یا سندیکا) و پسر علی حسین زاده که در فیلم روز مجمع عمومی او را خواهید دید از سر و کول همه بالا میرفت تا او نیز دستش به قران برسد و سوگند از جان گذشتگی اش بخاطر ایجاد سندیکای پدریش را که به خودش تعلق خواهد یافت بخورد. فریاد یا مرگ یا سندیکا در آن سپیده دم زیبای بهاری مرکز تهران نزدیک میدان حسن آباد و در کنار فروشگاه ارتش (اتکا) زیباترین ترانه ای بود که اسانلو تا آنروز شنیده بود و سیل اشک از دیدگان همه ی همزمان جاری بود. تا سپیده ی سوم دمید و نور خورشید بر فراز شهر تهران هویدا شد و دریایی از زر را بر این شهر دود زده ی ژولیده ی پلشت فرو ریخت. حالا رضا ترازوی با همکاری اسانلو به بام سندیکا رفته بود تا با دوربین حرفه ایش حضور امنیتی ها و پلیس را که ساختمان سندیکا را از ۶ صبح محاصره کرده بودند و هر دو سوی کوچه ی خیام را بسته بودند و سپس تا میدان حسن آباد و چهار راه پهلوی (ولیعصر) و از جنوب تا ضلع جنوبی پارک شهر و خیابان ابو سعید و از شمال شرق خیابان حافظ و جامی را با تمام کوچه پس کوچه هایش محاصره کردند و بستند. از ساعت ۷ صبح زنگ تلفن سندیکا بلند شد. اولین کارگرانی که با اتوبوس آمده بودند تا رای خود را بدهند و بروند سر کارشان اما با دیوار نیروهای امنیتی و پلیس برخورد کرده بودند، زنگ میزدند:

- آقا چکار کنیم؟ آمده ایم رای بدهیم جلوی ما را میگیرند.

- ما داخل سندیکا هستیم و بیش از پنجاه نفر هستیم و همه ی لوازمات مرجع برقرار است و کسانی که اینجا هستند رای خود را میدهند. شما هم به هر قیمتی که هست و میخواهید و میتوانید خودتان را به سندیکا برسانید و در مجمع شرکت کنید.

- آقای اسانلو خودتان هستید؟

- آره عزیزم مگر صدای من را نمیشناسید.

- چرا آقا!

- پس به بقیه هم بگو تا تلاش خودشان را بکنند و خودشان را برای رای دادن به سندیکا برسانند

- چشم آقا!

و بعد تلفنهای دیگر حالا موبایلهای مددی و بقیه هم جوابگو بودند و صدای تلفنها و توضیحات قطع نمیشد.

- آقا شما چطوری رفتین داخل اونجا پر از ماموره؟

- ما خواستیم و خودمان را رساندیم. به بچه ها بگوئید از توی کوچه پس کوچه ها بیایند، از توی ساختمانها، پشت بامها، چه میدانم هر طور که میتوانید خودتان را برسانید. به همکاران بگوئید با اتوبوسها بیایند و خیابانها را ببندند، ترافیک ایجاد کنند تا مامورین مجبور به عقب نشینی شوند.

- بله آقا حتما الان ترتیبش را میدهیم.



نیروهای انتظامی که در خیابانها بودند از اصرار و پافشاری رانندگان در مقابل تهدیدها تعجب کرده بودند. از روی پشت بام و پنجره‌ی پاگرد وسط پله‌ها هم رضا فیلم از حضور و جلوگیری آنها میگرفت. چند تا از افسرها و درجه‌داران متوجه فیلمبرداری از روی پشت بام شده بودند و سعی می‌کردند پشت بوته‌ها و درختچه‌های شمشاد و ماشین‌های پنهان شوند تا صورت‌هایشان دیده نشود، به فرماندهان خود گزارش دادند، یکی از سرهنگ‌ها در ساختمان را زد. دومی که رو به حیاط باز می‌شد، اسانلو دستور داد بر دری که به داخل ساختمان و پله‌ها وارد میشد را قفل کنند و فقط همین یک در باز بماند، در را باز کردند، سرهنگ بلند قامتی بود از پاسگاه منیریه.

- پرسید: شما کی اینجا آمدید؟

- اسانلو جواب داد: همین صبح زود چطور مگه؟

- آخه ورود به اینجا ممنوع اعلام شده

اسانلو جواب داد: عجب لطف کنید نامه یا حکم دادگاه در این باره را به من ارائه دهید، اینجا ملک خصوصی است و سند دارد و در اختیار ماست، اگر می‌خواهید بیائید داخل می‌توانید اما ما شما را دعوت نمیکنیم، از شما فیلم میگیریم و به عنوان ورود به عنف از شما شکایت میکنیم. سرهنگ یک پایش را که لای در گذاشته بود عقب کشید و گفت:

- نه شفاها به ما گفته اند که ممنوع است.

لطفا آنکسی که شفاها به شما گفته است را معرفی فرمائید یا شماره تلفن او را بگیرید تا من با او صحبت کنم. سرهنگ نگاهی به سر و صورت زخمی و چانه پاره و زبان بخیه خورده اسانلو انداخت و گفت:

- آهان تو همان اسانلوی مشهوری؟

- فرقی نمیکند با مقام بالا تماس بگیرید و بگوئید اسانلو می‌خواهد با شما صحبت کند. سرهنگ گفت:

- نیازی نیست خودم کسب تکلیف میکنم

- اگر امری ندارید ما در خانه خودمان را می‌خواهیم ببینیم.

- نه نه بفرمائید.

اسانلو در را بست و لبخند زد در همین موقع رضا از پشت بام او را صدا زد به روی بام رفت، آیت جدیدی هم دنبال او رفت، رضا گفت: ببینید از آن لباس‌های گارد ویژه هم آمده اند با سپرو باتوم چرمی بلند. اسانلو از پشت دیوار همسایه کنار بام نگاه کرد و گفت چیزی نیست اگر همین طور کارگران بیایند و تسلیم نشوند اینها مجبور می‌شوند اجازه حضور به رانندگان برای شرکت در مجمع را بدهند.

بعد گفت حالا که این بالا بیکاریم بیا یک مصاحبه بگیریم و شرح این روز تاریخی را فیلمبرداری کنیم که رضا و آیت شدند مسئول فیلمبرداری و سؤال از اسانلو همانجا روی بام به آنها درباره سندیکا و مجمع و چرا نیروهای انتظامی از برگزاری مجمع جلوگیری میکنند و قوانین کار و اساسی و کنوانسیون‌های بین‌المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر در این باره چه می‌گویند را توضیح داد، با آن صورت دردمند و زبان بخیه خورده و چانه پاره شد.

بعد از فیلم برداری وقتی اسانلو پائین آمد متوجه شد که حسین شهبواری برای کاری از سندیکا بیرون رفته، بعدا کارگران گفتند برای هماهنگی آنها که در میدان حسن آباد جمع شده بودند و نیروی انتظامی به او حمله کرده اند و یکی از پاهایش در میله‌های پل روی جوی خانه همسایه گیر کرده و او را برده اند به کلانتری منیریه، بعدا ابراهیم مددی برای پیگیری کار حسین بیرون رفته و به کلانتری مراجعه کرد تا حسین را بیاورد که ابراهیم را هم بازداشت کردند و بعد به خانواده آنها تلفن زدند و فرشته خانم ضدار همسر مددی به سندیکا آمد و سپس به همراه چند کارگر به کلانتری منیریه مراجعه کرد و در آنجا موفق به گفتگو با ابراهیم شد که گفت ما هیچ پرونده

خلافی نداریم و مجبورند ما را آزاد کنند، در حمایت از سندیکا و مجمع عمومی بعد از آنکه اسانلو تلفنی به وکلای سندیکا خبر داد آقای پرویز خورشید شجاع و کارگر صنعت علی رضا اخوان، دوستان مختلف که کمیته های مختلف کارگری، آقای فرج الهی عزیز، آقای فراهانی، آقای دارالشفايي و رفقای ان اچ اوهای حمایت از کودکان کار و خیابان مولوی، ناصر خسرو و دوستان دیگر از سندیکای فلزکار مکانیک مازیار گیلانی نژاد فرزند باکرامت استاد گیلانی نژاد از زحمتکشان و مسؤلان سندیکای فلزکار مکانیک و از هم دوره ای ها و همکاران رفیق هدایت الله معلم که در زندان های جمهوری اسلامی زیر شکنجه شهید شد از مسؤلان تشکیلات حزبی شهر ری بود و مدتی با رفیق جلیل انفرادی و کابلی همکار و همرزم بودند که مازیار پا در جای پدر گذاشته و بزرگترین کمک ها را در رابطه با دادن کتب کارگری و نشریات و جزوات سندیکایی به سندیکای شرکت واحد و هیات موسس سندیکا می نمود از جمله تهیه ده ها جلد کتاب سندیکای رفیق حسین سمنانی و تاریخچه جنبش کارگری اعلامیه جهانی حقوق بشر و همراهی برای خرید کتب کار، قانون اساسی و آئین دادرسی و قانون مدنی و دیگر کتب نشریات و جزوات کمک آموزشی حقوق کار و تاریخ طبقه کارگر، کمک های ارزشمند و حضور آگاهانه این یاران سندیکایی در روز مجمع عمومی پشتوانه دلگرم کننده ای برای کارگران و برگزار کنندگان مجمع بود. در ساعات تقریباً ده و نیم یازده صبح رانندگان شرکت واحد از منطقه شش به صورت منظم و با پلاکاردی در حمایت از سندیکا میدان حسن آباد را اشغال کردند برخی از کارگران از زیر دست و پای ماموران فرار کرده و خود را به ساختمان سندیکا می رساندند و در را می کوبیدند که کارگر هستند و برای رای دادن آمده اند که در به روی آنها باز میشد و به داخل حیات می آمدند پذیرایی ناچیزی میشدند و از روی اسامی کاندیدها افرادی که می خواستند می نوشتند و برگه های خود را در دو صندوق شفاف تلقی، شیشه ای آرای کاندیدها می انداختند.

گردانندگان این مجمع، مظاهری، رضا نعمتی ور و دختران خانواده اش در شمارش آراء، اصغر آقا فلفل از منطقه یک حمید میرزایی از منطقه چهار عبدالله رومنان و چند نفر دیگر بودند میدان حسن آباد شکل غیر عادی به خود گرفته بود و حضور رانندگان با لباس فرم پیراهن های آبی و شلوار سرمه ای و توقف اتوبوسهایی که می آمدند و می ایستادند به تدریج نظم ترافیک شهری را در آن منطقه بهم میزد که بلاخره از پلیس امنیت به جلوی سندیکا آمدند و خواهان مذاکره با اسانلو شدند که کارگران به آنها اجازه ورود دادند. آنها گفتند مقامات بالا یعنی شورای تامین استان و شورای امنیت ملی با برگزاری مجمع موافقت کرده اند و خواهش کرده اند کارگران با نظم و ترتیب در انتخابات شرکت کنند و بعد از آنکه رای دادند بروند و تجمع نکنند از اسانلو خواستند که به میدان حسن آباد بروند و از کارگران بخواهد که در ۱۰ نفر به ۱۰ نفر بیایند و رای بدهند و بروند و یک موتور سوار پلیس جلوی در سندیکا آمد که اسانلو را به میدان حسن آباد ببرد ولی اسانلو گفت نه با موتور یکی از همکارانم تا میدان می روم، قبول کردند، اسانلو ترک یکی از همکاران نشست و به میدان حسن آباد رفت در آنجا صدها تن از کارگران که اجتماع کرده بودند با فریاد "صل الا محمد رهبر ما خوش آمد" از او استقبال کردند و دور او حلقه زدند او در حالی که اشک از چشم هایش سرآزیر بود گفت مقاومت مردانه شما جواب داد ما در آنجا محاصره بودیم حضور شما و دیگرانی که گمنام در بین شما بودند و این شکل و حضور را سازماندهی کردند و مرتب با تلفن با ما در ارتباط بود جواب داد. مقامات امنیتی گفتند که مقامات بالایی اجازه برگزاری مجمع را داده اند و می توانیم ۱۰ نفر به ۱۰ نفر با نظم سندیکایی به ساختمان سندیکا بیایید و رای بدهید. فریاد غریو و شور هیجان پیروزی کارگران به هوا بلند شد بعد از آن اسانلو به همراه کارگران به ساختمان سندیکا برگشتند، تحلیل اسانلو از توازن نیروها و شرایط خاص آن روز جواب داده بود و پیام تبریک و تهنیت بود که جانب انجمن های دانشجویی و فعالین کارگری به سندیکا می رسید و تلفن های سندیکا و موبایل های فعالین سرشار از این پیام های تبریک بود و کسانی که می توانستند حضور با گل یا با عشق خودشان به سندیکا آمدند و تبریک گفتند و شیر این تجربه تاریخی را مزه مزه کردند، نیروهای پلیس و امنیتی هم خود به خود نظر و مراقب مجمع گشتند و رسمیت حکومتی هم به برگزاری مجمع دادند که در فیلم مجمع عمومی حضور فرماندهان پلیس امنیت در کنار صندوق های رای مشهود است و آنکه تا میتوانند خوش اخلاقی و همراهی میکنند یعنی آنکه در ایران اگر یک اتفاق فرخنده بیفتد و قدرت در بالا جا به جا شود یا تغییر موضع بدهد و عوامل درجه دوم مثل تیمساران فرمانده امنیت پایتخت بلافاصله روی خوش نشان میدهند و همکاری میکنند، اینجا هوشیاری و قدرت بازیگری و فراهم کردن

امکانات و ایجاد هیجان و شور پیروزی در لحظه قطعی نبرد و داشتن نبض شرایط و روحیه افراد در دست رهبران آگاه و عشق و باور ماند به راه خویش است که میتواند از یک قدرت حداکثری ایجاد کند و با یک سازماندهی کوچک تشکیلاتی، اما بزرگ و باورمند روحیه و عاشقانه بر سیر حوادث تاثیر به سزا بگذارد، شرط آن صداقت، از جان گذشتگی باور به هدف و تحلیل مشخص از شرایط مشخص و قدرت تدبیر در تغییر مانورها و یادگیری و ایجاد گسترده‌ترین جبهه هواداران و عملگرایان و نفوذ معنوی در همراهان و نزدیکان و بالا بردن سطح مبارزه از پله‌های کوچک فردی، محفلی، سندیکایی به فدراسیونی اتحادیه‌ای و سپس جبهه‌ی در سطح ملی بدون هیچ حد و مرز و خط‌کشی ایدئولوژیک، سازمانی، فکری و عدم دخالت پیش‌ذهنیت‌ها در تدبیر ایجاد این جبهه بزرگ ملی - میهنی به هر شکل ممکن و با حضور هر فرد داوطلب و در لحظه نهایی، ایستادگی حداکثری بر هدف حداقلی بدون ترس از مرگ یا از دست دادن شهرت و قدرت و امکانات مادی و مالی و خانواده و گذشته، برای عبور به سطح بالاتری از نبرد باید آماده فدا کردن شهرت و دستاوردهای گذشته در جهت بالا بردن سطح نبرد از نیروی صنفی به نبردی جنسیتی یا ملی بود و از هیاهوی مه‌تسین و عقب ماندگیهای ذهنی و سنتی نباید هراسید تا توانست، امر پیکر در راههایی انسان را رها از هر ترمز درونی، مالی خولیا، خرافات سنت‌های مرد سالارانه و ضد زن و پول و قدرت و فیتیشیزم کالا و پول و سلب خدایان خود خواهانه درون به پیش برد، آموزه‌های خردمندانه فیلسوفان بزرگی که تغییر هستی به سوی بهبود شرایط کار و زندگی انسان و بالطبع طبیعت را و هستی را میخواهند، همانا در این راه گام نهادن میتواند دیگران هم به دنبال بکشد در همین افکار بود که از او برای سخنرانی درباره زنده یاد گودرزی شهید روز حمله کارگری‌های و شورایی‌ها به سندیکا به طبقه بالا فراخوانده شد (فیلم‌های همه این صحنه موجود است که به زودی پخش میشود)

وقتی بالا رفت دید جمعیت کارگران و علاقه مندان نشسته اند و همراه خودش و مددی هم آنجا نشسته اند در کنار هم در سالن سندیکا، پس همین افکارش را بیان کرد و یاد کرد از بزرگداشت شهید گودرزی که در روز حمله حسن صادقی و عیوضی و دیگر چمقداران این پیرمرد را از پله‌ها به پائین پرتاب کردند که باعث سکنه قلبی و در گذشت او گردید، که در دادگاه هم در منبریه مطرح شد اما متأسفانه پرونده آن شکایت کماکان باز مانده و هیچ ترتیب آثاری به آن داده نشده است، بعد از مراسم آقای گودرزی و رفتن میهمانان انتخابات و رای دادن کارگران تا چهار صبح طول کشید که ماموران امنیتی در سندیکا حضور یافتند و خواهان پایان دادن به مجمع شدند و تهدید کردند که صندوق‌های رای را میخواهند ببرند و چون کارگران اصل ماجرا را موفق شده بودند در ساعت چهار صبح درهای سندیکا را بستند و شروع به شمردن آرا کردند، جالب آنکه حتی بعد از ساعت چهار بامداد هنوز هم کارگرانی می‌آمدند و در میزدند و می‌خواستند رای بدهند که آنها را به داخل دعوت کرده و چایی می‌خورند و رای خودشان را میدادند و می‌رفتند، فردای آن روز شمارش آرا زیر نظر هیات برگزار کننده به ریاست آقای مظاهری و سید رضا نعمتی پور و خانواده و دخترانش ادامه یافت که در انتهای روز بعد، بالاخره نتیجه نهایی آرا مشخص شد که اسانلو با بیشترین رای به عنوان رئیس هیات مدیره و مددی با رای دوم بعنوان نایب رئیس هیات مدیره و زاد حسین و رضوی و شهسوار و کیومرث لطفی و پیرهاوی کریمی، گوهری، نوروزی، نعمانی و دیگران که در گذشته اسامی آنها در سایت به شکل کامل آمده است. و دیگران تا ۱۹ نفر به عنوان اعضای اصلی هیات مدیره و ۹ نفر بعدی به عنوان اعضای علی‌البدل و سه نفر به عنوان بازرس که اهقی عطا باباخانی به عنوان بازرس اصلی انتخاب گردید. از ۱۶ خرداد ماه هیات مدیره مطابق اساسنامه که در مجمع عمومی با رای مثبت حاضرین به تصویب رسیده بود شروع به فعالیت نمودند که اصلی‌ترین خواسته‌های کارگران که همانا اجرای پیمان‌های دسته جمعی (۵ پیمان نامه بین سندیکا و مدیریت شرکت واحد) به صورت کامل بود را پیگیری کردند و با انتشار خبرگزاری موفقیت آمیز مجمع و انتخابات هیات مدیره و تصویب اساسنامه پیام‌های تبریک کماکان به دفتر سندیکا می‌آید. بعد از آنکه سندیکا چندین جلسه مذاکره با مدیر عمل وقت شرکت واحد نوریان با وساطت تیمسار طلایی رئیس پلیس تهران داشت متأسفانه نوریان به جای اجرای توافقات اقدام به اخراج ۱۷ نفر از اعضای سندیکا نمود البته اسانلو را از مهرماه ۱۳۸۳ اخراج کرده بود و بعد از آن در ۸۴/۶/۱۶ سندیکا برای آنکه فریاد خودش را از ظلمها و بی‌عدالتی‌ها و بدقولی‌ها به گوش مردم و جهانیان برساند با انتشار اطلاعیه‌ای خواهان روشن کردن چراغ اتوبوس‌ها به علامت اعتراض کارگران به وضع موجود خود شد که با حمایت بالای ۷۰ در سدی رانندگان مواجه گردید که فردای آن روز تمام روزنامه‌های داخلی و اخبار جهانی به آن اشاره

داشتند البته در همین روز منصور اسانلو به اتفاق ۵ نفر از اعضای سندیکای در میدان تجریش تحریک حراست شرکت واحد و مدیرانش از سوی پلیس امنیت دستگیر و به پایگاه یکم امنیت تهران در یکی از کوچه‌های فرعی شمال میدان تجریش بردند و در آنجا پس از گفتگوی بی نتیجه با رئیس پلیس امنیت منطقه یک آنها را به بازداشتگاه بسیار کثیف و آلوده فرستادند بعد از ظهر همان روز که ابراهیم مددی برای پیگیری و اطلاع از وضعیت آنها به کلانتری مراجعه کرد پس از گفتگوی که با رئیس کلانتری و مسول امنیت کلانتری داشت او را هم به بازداشتگاه آوردند ، بازداشتگاهی که اسانلو کمر همت بست و همه آنها به کمک دوستانش تمیز کرد ، حتی توالت بسیار کثیف را شستند و تمیز کردند و ماموران کلانتری از مشاهده این رفتار پر از نظافت و نزاکت آنها شگفت زده شدند ، فردای آن روز این ۷ نفر را به دادگاه نزدیک به پل رومی فرستادند و با حضور وکیل مدافع کارگران پرویز خورشید و ضمانت ایشان کلیه این کارگران آزاد شدند و به ادامه فعالیت سندیکایی‌شان پرداختند ، تاثیر چراغ روشنی ۸۴/۶/۱۶ کارگران را به شوق آورد و استقبال از فعالیت سندیکایی در بین کارگران هر روز بیشتر میشد ، در اواخر شهریور ۱۳۸۴ شایعه و هیاهویی در بین سندیکاست‌ها و راننده‌ها و کارگران و مسافری اتوبوس‌ها به راه افتاده بود که اول مهر امسال راننده‌های شرکت واحد می‌خواهند اعتصاب کنند ، این خبر مثل توپ در جلسه هفتگی سندیکا پیچید ، و همه کارگران درباره آن صحبت میکردند . وقتی مسئولان سندیکا از همکارانشان پرسیدند این خبر از کجا آمده ؟ کارگران جواب دادند تمام ماهواره‌ها چند شب است که از این اعتصاب می‌گویند ، مسئولین هیات مدیره سندیکا جواب دادند : همکاران ببینند ، ما هیچ اعلامیه‌ای درباره اعتصاب صادر نکرده ایم و این یک فشار اضافی از بیرون بر روی سندیکاست ، ما هنوز آمادگی چنین حرکاتی را نداریم ، باید اعضای ما آموزش ببینند و تعریف اعتصاب را بفهمند ، پذیرش مسئولیت این امر زود است ، برخی از کارگران اعلام آمادگی و درخواست حرکات شدید تری را داشتند ، که بعد از چند جلسه آموزشی پیاپی با حضور آقای جواد مهران گهر و زنده یاد یعقوب مهدیون و دیگر پیش کسوت‌ها و تحلیل‌های اسانلو و مددی و نهایتاً رای گیری در کنفرانس هفتگی اعلام این اعتصاب مردود شناخته شد مرا در مصاحبه‌ای که نایب رئیس با روزنامه ایران کرد اعلام این اعتصاب از سوی سندیکای کارگران شرکت واحد را تکذیب کرد . یکی از مسائل تاسف بار که در این روزها روی داد خبر فوت یعقوب مهدیون پیر و پیش کسوت سندیکالیست‌های کشور بود که بر سنگینی بر دوش همه کارگران ایران گذشت و همه کارگران را در بهت فرو برد ، یعقوب مهدیون سنبل ارادت ، از خود گذشتگی ، پیکار ، انضباط ، رفاقت ، دلسوزی ، پشتیبانی و پیگیری و مهربانی و صعه صدر و گذشت و صداقت در پیکار سندیکایی بود ، جا دارد به نقش و شخصیت ویژه این راد مرد طبقه کارگر بیشتر بپردازیم . او برای شرکت در جلسه هفتگی هیات موسس و بازگشایی سندیکاهای کارگری از محله کارگر نشین حومه کرج نزدیک به گلشهر با مترو و اتوبوس و مینی بوس با بیش از هشتاد سال عمر پربار و عصا زنان می‌آمد تا خود را به میدان حسن آباد دفتر سندیکای کارگران ناناو برساند . حضورش گرمی و صفا و مهر پدر بزرگی را به جمع میداد که با سخنان خردمندانه اش گره‌ها را می‌گشود ، در پنجره‌ای که در سایت اصلی سندیکای کارگران شرکت واحد به نام او وجود دارد گوشه کوچکی از آموزه‌های این راد مرد پر ارزش قرار دارد ، در فیلم سخنرانی او در جشن اول ماه می ۱۳۸۴ در سالن باختر میدان انقلاب ، اوج نگاه تیز بینانه کارگری و به روز بودن اندیشه‌های این پیر دیر سندیکا متوجه می‌شویم که چگونه همچون شیری می‌غرد و خواهان اتحاد و تشکیل یابی کارگران است ، برای او و حسین سمنانی و جواد مهران گهر و فراهانی و دیگر پیش کسوت‌ها همچون نصیری دبیر سندیکای فلزکار مکانیک ، جعفری شاعر و کارگر سندیکایی معادن شمشک و اداره برق و فاضلاب و یا قلی پور کارگر امور دفتری باز نشسته شرکت واحد که هم اکنون بر اثر سکت قلبی در منزلش در رودهن بستری می‌باشد و دیگر بزرگانی که هم اکنون نامشان را به خاطر ندارم باید کتابی جداگانه نوشت ، آری امسال علیرضا فرهادی ، علی مخیر ، ساروساروزاده و حتی علیرضا خبازها که در کانون باز نشستگان کشوری کارگران تحت پوشش بیمه‌های تامین اجتماعی که استاد تاکتیک و امتیازگیری برای کارگران و باز نشستگان است .

روز اول مهر ۱۳۸۴ حادثه ای دیگر برای سندیکای کارگران شرکت واحد دربر داشت از اول صبح از دفتر تیمسار طلایی رییس نیروی انتظامی با دفتر سندیکا تماس می‌گیرند و خواهان حضور اسانلو و مددی در دفتر تیمسار طلایی میشوند اسانلو از قبل به اعضای سندیکا آموزش داده بود که هر کجایی که مقامات دولتی می‌خواهند ما حضور یابیم دعوتنامه ی رسمی بدهند ، چرا که هنگامی که اسانلو

در آغاز سال ۱۳۸۴ ضمن تبریک نوروزی برنامه ای خطاب به ریاست جمهوری وقت آقای سید محمد خاتمی درخواست اعمال نظر ای ال او مبنی بر تغییر فصل ششم قانون کار در جهت استقلال و آزادی سندیکاها کارگری، خواهان اجرایی شدن این پروژه که توسط دو وزیر کار وقت حسینی و... شده بود، دفتر ریاست جمهوری جابیه ای با عنوان رییس هیات مدیره ی سندیکا فرستاده بود و در آن ضمن آرزوی موفقیت و جواب به تبریک سال نو، در نامه قید شده بود که مراتب جهت پیگیری فوری به دفتر وزیر کار شمس الدین حسینی ارسال و از آنجا پیگیری نمایید، که این امضای ریاست جمهوری به معنای به رسمیت شناختن سندیکا از سوی ریاست جمهوری به عنوان عالی ترین مقام اجرایی کشور بود و بیشتر کارگران عضو سندیکا نسخه ای از آن را با همراه داشتند، همچنین دعوتنامه های نهاد های غیره دولتی مثل انجمن صنفی روزنامه نگاران، انجمن های دانشجویی، نهضت آزادی ایران و تشکل های کارگری و کارفرمایی که در نشست ها و میزگرد ها و کنفرانسها با اعضای سندیکا و هیات مدیره امور مشترکی را تعقیب میکردند و نشریات نسبتا مستقل و آزادی مثل پیام تولید، راه نو، نقد نو، و کانون نویسندگان ایران و روزنامه هایی مثل اقبال، شرق، کارگزاران، اعتماد ملی، اعتماد، گزارش، حتی جامعه ی اسلامی کار، وابسته به هیات مؤتلفه که هر کدام باب مذاکره و تعامل را از نقطه نظر خود با سندیکا گشوده بودند و حتی مدیر کل حراست وزارت کار و دیگر مقامات ارشد وزارت کار در دوران خاتمی که دهها جلسه با اعضای هیات موسس و سپس هیات مدیره ی سندیکاها کارگری و سندیکای کارگران شرکت واحد برگزار کرده بودند، در این بین اخراجی ها هم کماکان اخراجی باقی مانده بودند و طرح شکایت در هیات های تشخیص و تخلفات و کمیته ی رسیدگی به تخلفات کارکنان شهرداری و پیگیری آن شکایت ها توسط سندیکایی ها ادامه داشت و حضور های پیاپی در ادارت کار برای پیگیری امور صنفی پرسنل و اعضاء. آن روز هم اول مهر ۱۳۸۴ وقتی اسانلو در منزل مطلع شد که افراد را برای مذاکره به دفتر رییس نیروی انتظامی وقت آقای طلایی خواسته اند به رفقایش گفت: تا دعوتنامه ی رسمی مثل آن روزهایی که برای مذاکره با نوریان رفتیم ندادند، نروید، من هم که سرماخورده و مریض هستم، بعد از ظهر هم که عروسی برادرزاده ام میباشد و نمیتوانم بیایم، اما متأسفانه آقایان مددی، غلامی، رضوی، نژدکودکی بدون دعوتنامه ی رسمی و با احضار تلفنی به دفتر ستاد مرکزی و دفتر طلایی میروم و در آنجا با آنها مذاکره میکنند که فردا دوم مهر ماه نباید اعتصابی باشد و بیانیه بدهید و تکذیب کنید که آقای مددی مسئول هیات نمایندگی میگوید ما خودمان قبلا تکذیبیه ای داده ایم که روزنامه ی دولتی ایران چاپ کرده است و چون ما بیانیه ای برای این اعتصاب نداده ایم پس لزومی ندارد بیانیه ای هم برای تعطیل آن بدهیم و زیر بار نمی رود و بقیه هم همینطور، اما طلایی ولکن معامله نیست و دائما به منزل اسانلو تلفن میزنند و خواهان حضور او در دفتر خودش میباشد که اسانلو هم میگوید بیمار هستم و نمی آیم و هیچ اعتصابی هم فردا صورت نمی پذیرد. اما تلفن ها و اصرار ها ادامه دارد، تا بعد از ظهر که فامیل و اقوام به خانه ی اسانلو می آیند مثل سندیکا لیست قدیمی دایی علی گلگزی و در جریان احضار تلفنی قرار میگیرند از آن طرف هم همکارانی که در دفتر سندیکا بودند و تا بعد از ظهر نگران بازگشتن اعضای هیات مدیره از دفتر طلایی بودند با اسانلو تماس میگیرند که چه کنیم، اسانلو که بوی خطر را تشخیص میداد از آنها درخواست کرد که به منزل او بیایند تا اگر ماموران لباس شخصی به صورت غیر قانونی خواستند او را ببرند با حضور کارگران در منزل او نتوانند این کار را بکنند، که کارگران سندیکایی هم اتوبوسی میگیرند و سوار میشوند و به سمت منزل اسانلو به راه می افتند، از آن سوی هم وقتی مددی و همراهان میخواهند از دفتر طلایی خارج شوند به آنها اجازه نمیدهند و آنها را نگه میدارند و میگویند شما میهمان ما هستید و عملا بازداشت اعلام نشده میشوند. در این بین مسئول تشکیلات سندیکا شماره تلفن طلایی را که از یکی از خبرنگاران گرفته است به اسانلو میدهد تا مستقیما با طلایی صحبت کند، از طرف دیگر کارگران سندیکایی هم با منزل او تماس میگیرند و میگویند ما نزدیک منزل شما هستیم، بیایید آدرس دقیق بدهیم تا زودتر به شما برسیم، دوباره تلفن زنگ میزند و برادر بزرگتر اسانلو میگوید که جشن ما شروع شده و منتظر آمدن شما هستیم. اسانلو به همراه پویش پسر کوچکش به بلوار وسط خیابان جانبازان میروند تا از دور به اتوبوس حامل کارگران علامت بدهد که کجا بیایند، در همین موقع اسانلو متوجه میشود که سه سواری پیکان و پژو در نزدیکی خانه ی او در جستجوی چیزی و کسی هستند، که او حدس زد تلفن منزلش شنود کامل بوده و این ها ماموران لباس شخصی طلایی هستند که فهمیدند او از منزل بیرون آمده و میخواهند او را بگیرند به پویش میگوید، پسرم آرام و شمرده دستت در دست من باشد بی عجله و ترس بیا از خیابان رد شویم و نزدیک خانه که شدید وقتی گفتم بدو، با تمام سرعت همراه من بدو تا پیریم

داخل خانه ، در همین حال دو نفر از کسانیکه از اتومبیل پژوی پارک شده نزدیک خانه او پیاده میشوند به طرف بلوار می آیند در همان حال اسانلو و پسرش چندین متر جلوتر از آنها هم زمان با آنها که از پیاده رو به طرف بلوار می آیند در مسیر عکس به سوی پیاده رو میروند و وقتی به پیاده رو میرسند و در فاصله ی ده متری در خانه اسانلو به پوشش میگویند: بدو بابا ، و هر دو مثل تیری که از چله ی کمان رها شده باشد شروع به دویدن میکنند و خود را به در خانه که نیمه باز است می رسانند دو تا از ماموران لباس شخصی که در پیاده روی جلوی خانه قدم میزدند به طرف آنها میدوند ، اسانلو پوشش را به داخل خانه حول میدهد که یکی از ماموران با پیراهن سفید مچ دست او را میگیرد که با یک تکان و حمله دستش را از دست او بیرون میکشد و در را پشت سرش میندود ، در همین لحظه اتوبوس حامل سندیکایی ها فرا میرسد و آنها پیاده میشوند و به طرف خانه ی اسانلو دست جمعی به راه می افتند . داخل خانه همسر و فرزندان و میهمانان آشفته هستند و همه در جوش و خروش ، تلفن هم که ول نمیکند و از دفتر طلایی دائم تماس میگیرند ، همه ی اهل خانواده آماده شدند تا به مجلس عروسی بروند اما هجوم نیروهای لباس شخصی مانع شده است کارگران با آنها به جرو بحث میپردازند ، صدای محمود هژبری ، علی اکبر پیرهادی ، حسن کریمی ، گوهری و حید میرزایی و چند نفر دیگر شنیده میشود که به مامورین لباس شخصی میگویند آمده ایم اسانلو را ببریم خوب من اسانلو هستم مرا بگیرید ببرید میخواهید چکار کنید ، ما اینجا هستیم ببینیم شما چطوری میخواهید اسانلو را ببرید؟ و همه میگویند ما اسانلو هستیم ما را ببرید در همین شرایط ، یکی از بچه ها شماره ی طلایی را میگیرد و گوشی را به اسانلو میدهد . اسانلو به طلایی میگوید که این چه کاریست مامور لباس شخصی فرستادی مرا بگیرند ، طلایی میگوید: نه! - : نه یعنی چه ۵۰ تا کارگر اینجا شاهد این بازی ها هستند من که به شما گفتم از سوی سندیکا هیچ اعلامیه ای برای اعتصاب صادر نشده است و ما مطمئنیم هیچ اعتصابی رخ نمیدهد ، لطفا رفقا و همکاران مرا آزاد کنید تا قبل از شب خانه هایشان برسند . بیهوده یک فضای ناراحتی و بحرانی درست نکنید . الان جلوی خانه ی من کارگران در حال اجتماع هستند ، و هر راننده ای که با اتوبوس رد میشود تجمع همکاران را میبینند و ممکن است اتوبوس هایشان را کنار بزنند و به تجمع بپیوندند ، طلایی میگوید : قول میدهید که هیچ اعتصابی نمیشود.

-: قول میدهم رفقای مرا آزاد کنید زود تر به خانه هایشان بروند من تا آنها را نبینم نمیتوانم به کارگران بگویم بروند شما هم به ماموران لباس شخصی بگویید از اینجا بروند و نگرانی همکاران و خانواده ی مرا از بین ببرند ، من بیمار هستم و باید به مجلس عروسی برادر زاده ام بروم شما از امروز صبح تا به حال بیهوده یک فضای بحران روانی ایجاد کرده اید، بالاخره طلایی قول داد که مددی و همراهان را آزاد کند . بعد کارگرها خبر دادند که هر سه تا ماشین لباس شخصی ها محل را ترک کردند و همه ی کارگران داخل خانه ی کوچک آمدند . در این بین تا مددی و رفقا بیایند اسانلو هم رفت اصلاح کرد و لباس پوشید و برای رفتن به عروسی همراه خانواده و فامیل آماده شد ، تا ساعتی دیگر مددی و رفقا آمدند و گزارش حضور در دفتر طلایی را دادند و بعد از آنکه چای خوردند همه از خانه خارج شدند ، فردای آن روز از صبح زود که همه به دفتر سندیکا رفتند منتظر اخبار از سطح شهر بودند . روز قبل در حین گفتگوهای طلایی و اسانلو ، طلایی درخواست کرد که یکی از معاونینش در جلسه ی سندیکا شرکت کنند و به گفته های سندیکایی ها در جلسه گوش کنند ، اسانلو گفت : ما چیزی برای پنهان کردن نداریم ، بیایند و خودشان را معرفی کنند و در جلسه حضور یابند . بعد از آنکه دوم مهر ماه گذشت در جلسه ی جمعه ی هفته که کنفرانس هفتگی بود و بیش از ۵۰۰ نفر از کارگران تمام محوطه ی ساختمان سندیکا را پر کرده بودند و به گزارش رییس و نائب رییس و بقیه ی اعضای هیات مدیره که به تدریج در حال شکل دهی به کمیسیون های تحت نظرشان بودند گوش فرا داده بودند ، ساعت ۳:۱۰ صبح سرهنگ زمانی معاون تیمسار علی پور از بخش امنیت پلیس انتظامی به همراه دو سه نفر دیگر از نیروی انتظامی وارد ساختمان شدند، کارگران با متانت پذیرای آنها شدند. اسانلو در میان سخنرانی ی آموزشی اش بود. وقتی وارد سالن بالا شد، اسانلو در رابطه با حضور او در میان جمع گفت: در گفتگویی تلفنی که با تیمسار طلائی داشتیم، از من خواستند که اجازه بدهیم یکی از عوامل ایشان در جلسه ما شرکت کنند و مستقیماً در جریان گفتگوهای ما قرار گیرند. شما لطفاً خودتان را معرفی کنید. سرهنگ که هیكلی بزرگ و قدی بلند داشت، کمی گلگون شد و گفت: من سرهنگ زمانی معاون امنیتی پلیس تهران هستم. اسانلو یک صندلی کنار صندلی خود گذاشت و تعارف کرد که بنشیند و افراد همراهش در کنار کارگران

روی زمین نشستند. اسانلو گفت: ما به کار خودمان ادامه می دهیم. در رابطه با حقوق فردی و قانون، کلا" قانون ها بر پایه مبارزات تاریخی افراد فرو دست جامعه در طی سالیان دراز به کف آمده اند. چون طبقات حاکم دارا و ثروتمند، نیازی به قانون و بند و ماده و تبصره ندارند، با قدرتی پول و امکاناتشان همه چیز را به کف می آورند. این توده های مردم بوده اند که با مبارزات مداوم و طولانی خود در طول تاریخ، حقوقی را تحت قوانین برای خود ایجاد کرده اند تا از تأثیرگذاری بی حساب و کتاب طبقات حاکم بکاهند و برای حفظ و اجرای این قوانین، مردم باید نسل به نسل در سنگرهای قانونمند خود، مثل سندیکاها و حزب ها و دیگر نهادهای مدنی به صورت متشکل و سازمان یافته، حضور یابند تا با حضور قدرتمند و متشکل خود، از اجرای قوانین و یا تغییر قوانین به نسبت تغییر شرایط اقتصادی-اجتماعی-سیاسی-فرهنگی، به سود خود بهره برداری کنند و مثل سدی جلوی دست اندازی حاکمین و ثروتمندان و قدرتمندان و مستبدین را بگیرند. کسی اگر سؤالی در این باره دارد بپرسد. یکی از کارگران دستش را بلند کرد و به او اجازه سخن گفتن داده شد. او گفت: برای همین است که در جامعه ما این قدر بدبختی و فقر زیاد است، چون نگذاشته اند که مردم آموزش ببینند و دور هم جمع شوند، حالا با این شرایط که شما گفتید، معلوم است چرا اینقدر حراستی ها و مدیران و حکومت با تشکیل سندیکای ما مخالفند، چون قبلا" رؤسا هر طور دلشان می خواست با کارگران رفتار می کردند، اما امروز می دانند که هر حرکت غیر قانونی و ضد کارگری شان در جایی گفته می شود و بعد در نشریات می آید و اسم آنها بد در می رود و خانواده هایشان هم ستمگری آنها را می فهمند. ای والله بابا تا امروز شاید من به اینجاش نرسیده بودم. یکی دیگر از کارگران دست بلند کرد -: بفرمایید. -: بله، من می خواستم بگویم وقتی شما دستور داده اید هیچ کس بدون مجوز کتبی و رسمی به جایی نرود، چرا بقیه به حرف شما گوش ندادند، من تازگی داشتم کتاب آئین دادرسی مدنی را می خواندم، یکی از مواد آن گفته بود که هیچ احضاری مثل تلفنی یا شفاهی یا با پیغام، جنبه قانونی ندارد و نیازی به اطاعت نیست. احضار فقط باید کتبی و قانونی باشد و در آن نوشته باشد که چرا شما را می خواهند. در آن باید تاریخ و امضا و نام احضار کننده وجود داشته باشد. این بزرگترین آموزش ما بود. چون مجبور شدند برای بردن و آوردن من و کیومرث الفتی، یک پیکان معاونت اداری با راننده در اختیار ما بگذارند تا ما را به حراست مرکزی در نارمک ببرد و بعد از جر و بحث هایمان با معاونت حراست، دوباره ما را با ماشین بیاورند و در برگی احضاریه هم تعرفه و اضافه کار ما را تایید کردند. قبلا سندیکا نبود، کی چنین خبرهایی بود؟ بعد از سید رضا نعمتی پور، اصغر خلج دستش را بلند کرد و گفت: ما هر چه داریم از سندیکا داریم: آگاهی، آموزش، دفاع از حق، عادت به مطالعه، شناخت کتاب های قانون. پس باید بیشتر به سندیکا بیاییم و کار کنیم. در همین حین، سرهنگ زمانی از پشت میز برخاست و گفت: من می خواستم صحبت کنم. کارگران گفتند که اجازه بگیر و نوبت بگیر مثل بقیه. اسانلو گفت: آقای خلج شما حرف هایتان تمام شد؟ -: بله آقا. خب کس دیگری هم نوبت نگرفته، پس ۵ دقیقه به شما وقت صحبت کردن می دهیم. هر چند تیمسار طلایی گفت، نماینده من آنجا می نشیند و به حرفها گوش می کند. به خاطر رعایت سنت احترام به مهمان، من به شما اجازه سخن گفتن در سندیکا می دهم، بفرمایید، می شنویم.

سرهنگ زمانی شروع کرد و گفت: کارگران ی نجیب و ساده، گول افرادی که شما را به اینجا می آورند نخورید، با نظام همراه باشید، نظام خودش از همه بهتر حق و حقوق شما را می دهد، این نظام با خون شهدا بدست آمده، اجازه ندهید بازیکه دست افرادی جاسوس و خودفروخته شوید که مدتی دیگر اسناد جاسوسی و سفر به خارج و شرکت در جلسات ضد انقلاب و توطئه گری ها و مأموریت های آنها روشن می شود و بزودی از سوی دادگاه انقلاب به زندان خواهند رفت. شما هر مشکلی دارید با کارفرما در میان بگذارید. کارفرما یعنی خودی شما و خودی نظام ...

در همین موقع صدای فریاد و اعتراض کارگران به هوا بلند شد و خواهان سکوت و اخراج زمانی شدند: مزدور برو گمشو، خفه شو، دهن تو ببند! اسانلو که دید جو در حالت به هم ریختن و ممکن است کارگران زمانی را لت و پار کنند، خودش از پشت میز دور زد و به میان جمعیت آمد و جلوی میز ایستاد و رو به زمانی گفت: تهدید نکنید و اتهام دروغ نزنید، شما با حرف های بی ربط خود جمع را متشنج و ناراحت نکنید، ما از این تهمت ها بسیار شنیده و در آینده خواهیم شنید. از این حرف ها نمی ترسیم:

سیصد گل سرخ و یک گل نصرانی ما را ز سر بریده می ترسانی؟

گر ما ز سر بریده می ترسیدیم در محفل عاشقان نمی رقصیدیم

و با دستش به همه جمع سندیکا اشاره داشت، بعد از تمام شدن دو بیته، کارگران مثل بمبی ترکیدند. خشم فرو خورده آنها تبدیل به تشویق و سوت و دست و ای و شه، دمت گرم، عجب جوابی بهش داد، برو گمشو زمانی، زمانی برو بیرون و الا کتک می خوری، سرهنگ زمانی دید هوا خیلی پس است، زیر لب غرید: حالا می بینید، اگر به زودی او را نگرقتیم و به زندان نینداختیم. در این لحظه عده ای از کارگران به طرفش هجوم آوردند که اسانلو مانع آنها شد و گفت: خواهش می کنم دست به او نزنید، آسیبی به او نزنید، به دنبال بهانه به اینجا آمده و بر خلاف قول طلایی، حرف های بیهوده ای زد، خواهش می کنم تا اتفاق بدی نیافتاده، خودتان بروید بیرون، زودتر. در این حین فریاد کارگران سقف را می شکافت. زمانی با نگاهی تهدید آمیز به اسانلو گفت: به زودی می گیرمت و پشت میله ها می بینمت.

-: بیا برو گمشو اینقدر حرف بیهوده نزن. جلوی کارگرها را نگیرم، تکه بزرگت گوشت است. به همکاران زمانی گفت: لطفا او را زودتر بیرون ببرید، تا فاجعه ای پیش نیامده، همکاران زمانی در زیر فشار داد و هو و سوت و فحش های شوفری و چارواداری، او را از سندیکا بیرون بردند. بعد از آن سرور کارگران بود و شادی آنها و چندین نفر از آنها از اسانلو خواستند دو بیته را دوباره بخواند و شاعرش را بگوید. اسانلو دوباره با مکث و حوصله، شعر را خواند تا تمام کسانی که می خواستند، آنرا نوشتند و آخر سر گفت: شعر از عین القضاة همدانی و تکمیلی آن از سعید سلطان پور، شاعر مبارز مردمی است که در اوایل انقلاب او را اعدام کردند. درست شب عروسی اش، او و رفقا و مهمانانش را دستگیر کردند. دیگر باره به جز کلاس های مرتب آموزشی در صبح ها و بعد از ظهرهای دوشنبه، کنفرانس هفتگی، هر جمعه صبح و جلسه هیئت مدیره سندیکا، جمعه ها عصر برگزار می شد. در این بین، بنا به درخواست رانندگان، اسانلو و تعدادی از اعضای هیئت مدیره، غروب و یا شب به جلوی مناطق می رفتند و سخنرانی کارگری و قوانینی را که ببرد کارگران می خورد شرح می دادند. در همین موارد بدنه سندیکا را قویتر می ساختند که با جنبه هایی از تاریخ و افکار و تاکتیک ها و استراتژی طبقه کارگر آشنا شدند، در اواسط آبانماه برای پیگیری شکایت، مورخ ۱۹/۲/۸۴ به دادیاری شعبه ۸ دادگاه، که همان حمله شورایی ها و خانه کارگری ها بود، عده زیادی از رانندگان به همراه هیئت مدیره رفتند و در صحن دادگاه که با حضور هر دو وکیل سندیکا: دکتر یوسف مولایی و پرویز خورشید، تشکیل و از عوامل شورا و خانه کارگر بازپرسی می کرد و عوامل ضارب به کتمان و گریه و عدم سازش با کارفرما و پلیس، اشاره کردند. اما در پایان جلسه، در حالی که دادیار خوب و سالمی در جای قاضی در شعبه ۸ نشسته بود و خانه کارگری ها و شورای اسلامی ها در بهت کامل از محکوم شدن خویش بودند، پرونده از اتاق دادیار خارج شد. بعد کارگرانی که در میدان منیریه تجمع کرده بودند، با نصب و باز کردن پلاکاردهای سندیکایی، حضور خود را در پشتیبانی از هیئت مدیره خود اعلام داشتند. در آخر کار، شبکه ۶ خبر تلویزیون هم گزارشی از این تجمع تهیه کرد. ازدحام کارگران و سپس همراهی آنان با دو وکیل سندیکا از کوچه پس کوچه های منیریه به حسن آباد، صحنه ی زیبایی آفریده بود. پس از آن، باز هم جلسات سندیکایی برگزار و اطلاعیه های سندیکا، بین کارگران پخش می شد و هر عضو سندیکا در طول هفته، با همکاران دیگر صحبت می کردند و آنها را تشویق به حضور در سندیکا می نمودند. در پی این روال، به وکلای کارگران اعلام شد که این پرونده باز است و در اینجا تازه مراحل تقدیمی و اتهامات بررسی شده و رأی نهایی در دادگاه انقلاب صادر می شود. تا اینکه در روز ۱/۱۰/۸۴ ساعت ۶ صبح، اطلاعاتی ها کاملاً مجهز، به منازل مدیران سندیکا مراجعه کردند و خواهان تحویل و دستگیری اعضای هیئت مدیره شدند، که همه آنها مقاومت کرده و به یکدیگر با تلفن خبر دادند و با سرو صدا همسایه ها را خبر کردند تا از بازداشت آنها مطلع شوند و نهایتاً تا ساعت ۱۰ صبح طول کشید که بتوانند اسانلو را به دادرسی انقلاب ببرند. اما آنها که به زیر زمین مجتمع قضایی بردند،



و بعد به چندین شعبه ی دادسرای انقلاب مراجعه و تلفنی صحبت میکردند تا بلکه یک قاضی یا دادیار یا بازپرس جرات کند یک احضار و یا حکم جلب برای اسانلو بنویسد که تا شب طول کشید تا یک قاضی کشیک اطلاعاتی پیدا شد و حکم جلب اسانلو را نوشت و با آن حکم او را به زندان اوین بردند و در سلول انفرادی و تحت بازجویی قرار دادند که خبرش در بیرون به همه جا رسید . در پی آن کارگران آگاه شرکت واحد در مورخه ۴/۱۰/۸۴ به همراه بعضی از همسران ، همسایه و فرزندانشان به جلوی منطقه ۶ آمدند و خواهان اعتصاب برای آزادی اسانلو و دیگر اعضای سندیکا و به رسمیت شناخته شدن سندیکا بودند ، اعتصاب بالا گرفت و اسانلو در زندان خبر آن را شنید . در روز اعتصاب ، رانندگان اعتصابی مناطق دیگر هم سوار بر اتوبوس های خود به منطقه ۶ می آمدند و مورد استقبال کارگران حاضر قرار میگرفتند ، دامنه اعتصاب بالا گرفت و تا نیمه ی شب هزاران نفر از کارگران و مردم دیگر در حمایت از اعتصابیون به جنت آباد منطقه ۶ آمدند و هرگونه پشتیبانی که توانستند از کارگران به عمل آوردند از صبح تا نیمه های شب بود که محاصره ی نیروهای امنیتی - پلیسی میخواست اعتصاب را بشکند که نمیتوانست ، حتی رانندگان سپاهی - بسیجی آوردند که اتوبوس ها را بیرون ببرند که ناهید خانم همسر عطا با شجاعت مثال زدنی جلوی در منطقه ۶ دراز کشید و فریاد زد اول باید از روی جسد من بگذرید تا بگذارم اتوبوس از منطقه خارج شود ، سرهنگی از نیروی انتظامی در زیر بارانی که میبارید سعی کرد او را از جلوی در منطقه بلند کند که با حمله ی همسر امیر روبرو شد . این زن شجاع چنان بر سر سرهنگ کوبید که کلاهش چند متر آن طرف تر افتاد ، یکی دو تا از افسران و سرهنگ خواستند با همسر امیر درگیر شوند که زن همسایه که خیاط بود و دو دخترش را سرپرستی میکرد و از شوهرش جدا شده بود به حمایت از همسر امیر کشیده ای به سرهنگ زد که صدایش همه را مات کرد و برق از چشم سرهنگ پرید و افسران دیگر هم از زنان فاصله گرفتند و کارگران جلوی در جمع شدند و از زنان حمایت کردند .

بالاخره قالیباف به منطقه آمد و ساعتی قبل هم مددی و سه نفر دیگر از اعضای هیات مدیره را که از تاریخ ۱/۱۰/۸۴ در بازداشت داشتند آزاد کردند تا بیایند و اعتصاب را جمع کنند مددی و همراهانش از وضعیت روحی و سازمان دهی کارگران اعتصابی خبر نداشتند کارگران تمام سوییچ های اتوبوس ها را جمع کرده و دور ریخته بودند کارگرانی تمام جعبه فیوز اتوبوس ها را کنده بودند ، عملا هیچ اتوبوسی بیرون نمی توانست برود و کارگران تعمیر گاه و بکسل هم کاملا با راننده ها هماهنگ بودند . وقتی قالیباف به منطقه ۶ آمد ، از نیمه شب گذشته بود که با مددی و دیگران به گفتگو نشست و پذیرفت که ۳۴ مورد خواسته ی کارگران شرکت واحد بر حق است و قبول کرد که اسانلو آزاد و سندیکا به رسمیت شناخته شود . بعد از این قول ها ، از مددی خواست که دستور تعطیل اعتصاب را بدهد ، که مددی هم پذیرفت و با حضور در میان کارگران از آنها خواست با توجه به قولی که قالیباف به عنوان شهردار داده است از فردا به سر کار بروند ، کارگران نعره زدند اگر تا سه روز دیگر اسانلو اینجا نباشد ما دوباره اعتصاب میکنیم . بعضی حتی مخالف ترک اعتصاب بودند و میگفتند حالا که با این اتحاد و هماهنگی اینجا هستیم ، بخواهیم همین الان اسانلو را آزاد کنند و سندیکا را به رسمیت بشناسند اما بحث هایی که مددی کرد و بقیه ی حاضرین در هیات مدیره از آن پشتیبانی کردند ، کارگران پذیرفتند که اعتصاب را خاتمه دهند . اما بعد از سه روز این دو قول اصلی انجام نشد و امتیازات کوچک اقتصادی مثل افزایش چهارده درصد حقوق برای همه ، دادن دو دست لباس برای راننده ها ، چهار دست لباس کار و کفش ایمنی برای تعمیرگاهی ها و دادن کفش ایمنی و لباس کار به کارگران خدماتی بدست آمد و قول دادند طرح طبقه بندی مشاغل را پیاده کرده و حق مسکن و خواربار و پول نهار را افزایش دهند که نشد .

پیامد این امر که در روزنامه ی شرق در همان روز چاپ شد ، شهردار تهران هماهنگ با شورای امنیت ملی ، استادیوم آزادی را برای روز ۱۳ دی ماه ۸۴ برای سخنرانی با دعوت از کارگران شرکت واحد برای حل مشکل آنها آماده کرد . کارگران سندیکایی این موقعیت را مناسب دیدند، و در روز تجمع در استادیوم ۱۲ هزار نفری آزادی، با شعار اسانلو ازاد باید گردد، سندیکا حق مسلم ماست، ما شورا نمی خواهیم، شورای کارفرمایی، مردود است، مردود است، به میدان آمدند و خواهان سخنرانی مددی شدند که خواسته های آنان را بگوید: با شعار مددی حرف بزن - مددی حرف بزن. که این امر هم انجام نشد، پلاکاردها هم دال بر سندیکا خواهی و آزادی

اسانلو رئیس سنديکا بود. کارگران لحظه ای ساکت نشدند چون دیدند آن دو قول اصلی قالیباف، انجام نشد. هر چه قالیباف خواست سخنرانی کند، صدایش به گوش کسی نرسید، گروه موسیقی نیروی انتظامی، با تاپ و توپ ی آهنگ ها و مارش های نظامی و لوس سعی در خفه کردن کارگران نمود که فایده ای نداشت. سرانجام مراسم خاتمه یافت، مددی و خانواده اسانلو با قالیباف مذاکره مستقیم کردند و باز هم قالیباف قول آزادی اسانلو را داد و قولی داد که سنديکا را به رسمیت بشناسد و رفت.

از سوی دیگر کارگران نمی خواستند، استادیوم را ترک کنند. برخی از رهبران معترض و پنهان کارگری، خواهان بستن درهای استادیوم آزادی بودند و ادامه ی تحصن و حضور در استادیوم ۱۲ هزار نفری و خبر دادن به خانواده ها و فامیل و دوستان و همسایه ها که برای پشتیبانی از آن ها به استادیوم بیایند و به همه خبرگزاری ها تلفن کنند تا خبرنگارها هم بیایند. تا زمانیکه اسانلو به آنها پیوسته از استادیوم بیرون نروند و این عملا سازمان یافته ترین اعتصابی می شد که عملا دوازده هزار نفر در آن شرکت داشتند و فردای آن روز اتوبوس هایشان بی راننده می ماند. مردم هم با نارضایتی شدیدی که از حکومت و وضع موجود داشتند به آنها می پیوستند. شاید یک اتفاق بزرگ تاریخی می افتاد. همانکه بازجوها در بازجویی هایشان به کارگران شرکت واحد می گفتند که اگر اعتصاب شما ادامه پیدا می کرد و سیل جنوب شهر ها از اسلام شهر و قرچک و ورامین و قلعه حسن خان و نظر آباد و رباط کریم و نسیم شهر و بومهن و رودهن و بقیه حاشیه نشین ها به خاطر بی اتوبوسی، پیاده به طرف بالای شهر راه می افتادند، چه کسی جلوی آنها را می گرفت؟ هیچ می دانستید داشتید چه کار می کردید؟ این ترس همیشه درون نظام هست. اما باز هم نظرات محافظه کار رهبری موجود در استادیوم که تعداد کمی از هیئت مدیره بودند، کارگران را وادار به بازگشایی درهای استادیوم ۱۲ هزار نفری آزادی کرد.

اما تا بهمن ماه هم هیچ اتفاقی نیافتاد و کارگران به ناچار با فشار بر هیئت مدیره، خواهان اعتصاب سراسری بودند که نهایتا هیئت مدیره در چهارم بهمن تن به اعتصاب داد و هشتم بهمن را روز اعتصاب قرار دادند. خبر پخش اعلامیه آن با استقبال بخش اعظم کارگران روبرو شد. مردم شهر هم با آن همراهی کردند. صحبت داغ مسافران با رانندگان در باره همین اعتصاب بود. دلیل اعتصاب، آزادی اسانلو و به رسمیت شناختن سنديکا و اجرای کامل پیمان دستجمعی و معادل سازی حقوق و دستمزد کارگران شرکت واحد با کارمندان شرکت واحد و شهرداری بود. اما از روز ششم بهمن، حمله به کارگران سنديکایی آغاز شد. تعدادی از اعضای هیئت مدیره، دستگیر و تعدادی از آنها از خانه هایشان فراری شده و به بیابان ها و شهرک های حاشیه ای تهران رفتند و از آنجا با تلفن فعالین را رهبری و هدایت می کردند که چگونه اعتصاب را سازمان دهند. در این بین زنان سنديکایی که در اعتصاب ۴ دیماه نقش برجسته ای داشتند، سعی در تشکیل یابی خویش نمودند و در منزل یکی از اعضای هیئت مدیره در شمیرانی نو، نزدیک منطقه یک، از ساعت ۱۲ شب ی ۷ بهمن، متصل به ۸ بهمن، گرد آمدند تا از آنجا زنان دیگر کارگران را هم دعوت به حضور در جلوی در منطقه یک و دو در نارمک نمایند که جلوی اعتصاب شکن ها را بگیرند و از همانجا هم خانم مریم ضیاء جواب تلفنی به خبرنگاران و خبرگزاری های مختلف می داد و دلایل اعتصاب را شرح می داد و اینکه چرا از اعتصاب کارگران حمایت می کنند. خانم منصوره شیرزاد، هما رضوی، مریم ضیاء، به همراه دختران کم سن و سالشان که از دوساله تا ۱۳ ساله بودند، ساعت ۳ صبح بامدادی ۸/۱۱/۸۴ مورد حمله نیروهای مسلح و گارد ویژه نیروی انتظامی قرار گرفتند و با ضرب و شتم، فحاشی به همراه پنج دختر کوچک خود، مونا، دیانا، هستی، محدثه و زهرا، به زندان اماکن انتظامی برده شدند. شب در آنجا روی موزاییک سرد رها شدند، فردایش به آنها دستور دادند که بازداشتگاه را تمیز کنند و ظرف غذای سربازان و درجه داران را بشویند. اما آنها قبول نکردند، شب تا صبح در سلول را باز نکردند تا بچه ها به دستشویی بروند و آنقدر خود بچه ها با لگد به در سلول کوبیدند تا بالاخره درجه دار در سلول را باز کرد و آنها به دستشویی رفتند. فردای آن روز بازجویی شدند و از مواضع سنديکا و اعتصاب دفاع کردند، به خصوص مریم ضیاء که تلفنش کنترل شده بود، و صدای کارگران که از او و دیگر زن ها برای حمایت و آمدن جلوی در منطقه تقاضا کرده بودند و قول های مثبت او را مدرک کردند که سازمانده اعتصاب بوده و با رسانه های خارجی در حمایت از سنديکا مصاحبه کرده است.

فردای آن روز بچه ها را رها کردند و هما را آزاد کردند. اما منصوره و مریم را به سلول های انفرادی بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل کردند و در آنجا تحت فشارهای روانی و روحی قرار دادند و دخترک دو ساله ی منصوره ی شیرزاد را پشت در سلولی انفرادی آوردند که گریه می کرد و مادرش را می خواست. بعد از دو روز دیگر، منصوره به مریم گفت: من به خاطر تنهایی دخترهایم، تعهد می دهم که دیگر فعالیت سندیکایی نکنم. اما به محض اینکه بیرون بروم، همه چیز را مصاحبه می کنم و می گویم چه بلایی سر ما و بچه های ما آوردند. و در انفرادی چقدر سخت می گذرد و به همه می گویم تو چقدر خوب از سندیکا دفاع کردی. بعد از آنکه منصوره تعهد داد، دخترک دوساله اش محدثه را به او دادند و آزادش کردند. او هم به محض رسیدن به خانه با همه رسانه هایی که برای او زنگ زدند مصاحبه کرد و همه بلاهایی را که بر سر آنها آورده بودند، برای همه بیان کرد. مریم را همچنان در انفرادی نگه داشتند و مرتب بازجویی می کردند تا او را بشکنند و تعهد بدهد فعالیت سندیکایی نمی کند. اما او زیر بار نرفت و با وثیقه آزاد شد و بعد از مدتی با وکلا خورشید و مولایی به دادگاه رفت و به شش ماه زندان محکوم شد. بعد از آن هم وارد فعالیت های حقوق زنان و کودکان کار و خیابان شد و برای هر کدام از این فعالیت های مدنی هم به زندان و انفرادی رفت و بازجویی پس داد و آخر سر هم که یکسال زندان تعزیری دیگر گرفت و سند خانه پدری اش به گرو رفت و با خارج شدنش از زندان، طبق راهنمایی حقوقی دوستانی که به این امور وارد بودند خواست به پدرش کمک کنند تا خانه اش ضبط نشود و خودش هم به یکسال زندان نرود که در روزهای اول آن خطر مرگ مثل ستار بهشتی آدمی را تهدید می کند، پس با موفقیت از جهنم زندان فرار کرد تا در فضای آزاد، حرف های واقعی خود را برای دیگران بازگو کند.

هشتم بهمن ماه، سالگرد سرکوب اعتصاب دومی کارگران شرکت واحد است که طی آن بیش از ۴۰۰ نفر از کارگران بازداشت و به زندان اوین و بندهای ۲۴۰، ۲۴۱ و ۲۰۹ و بندهای عمومی برده شدند و ماهها و سال ها، برخی از آنها بیکار شدند تا بالاخره بر سر کار بازگشتند. برخی از خانواده ها، بر اثر این مبارزات و هزینه ها از هم پاشید، برخی افراد دچار آسیب فراوان روحی و جسمی شدند، اما اکثر آن کارگران بازداشتی تا آخر فروردین ۱۳۸۵ آزاد شدند. اما سانلو، رئیس هیئت مدیره، کماکان در زندان و بند ۲۰۹ ماند. سالگرد اعتصابات، اعتراضات، دیمه و بهمن ماه ۱۳۸۴، برای کارگران سندیکایی شرکت واحد، فراموش نشدنی است.

نویسنده: منصور اسانلو

منبع: [ماهنامه خط صلح](#) ضمیمه کارگری به سردبیری منصور اسانلو